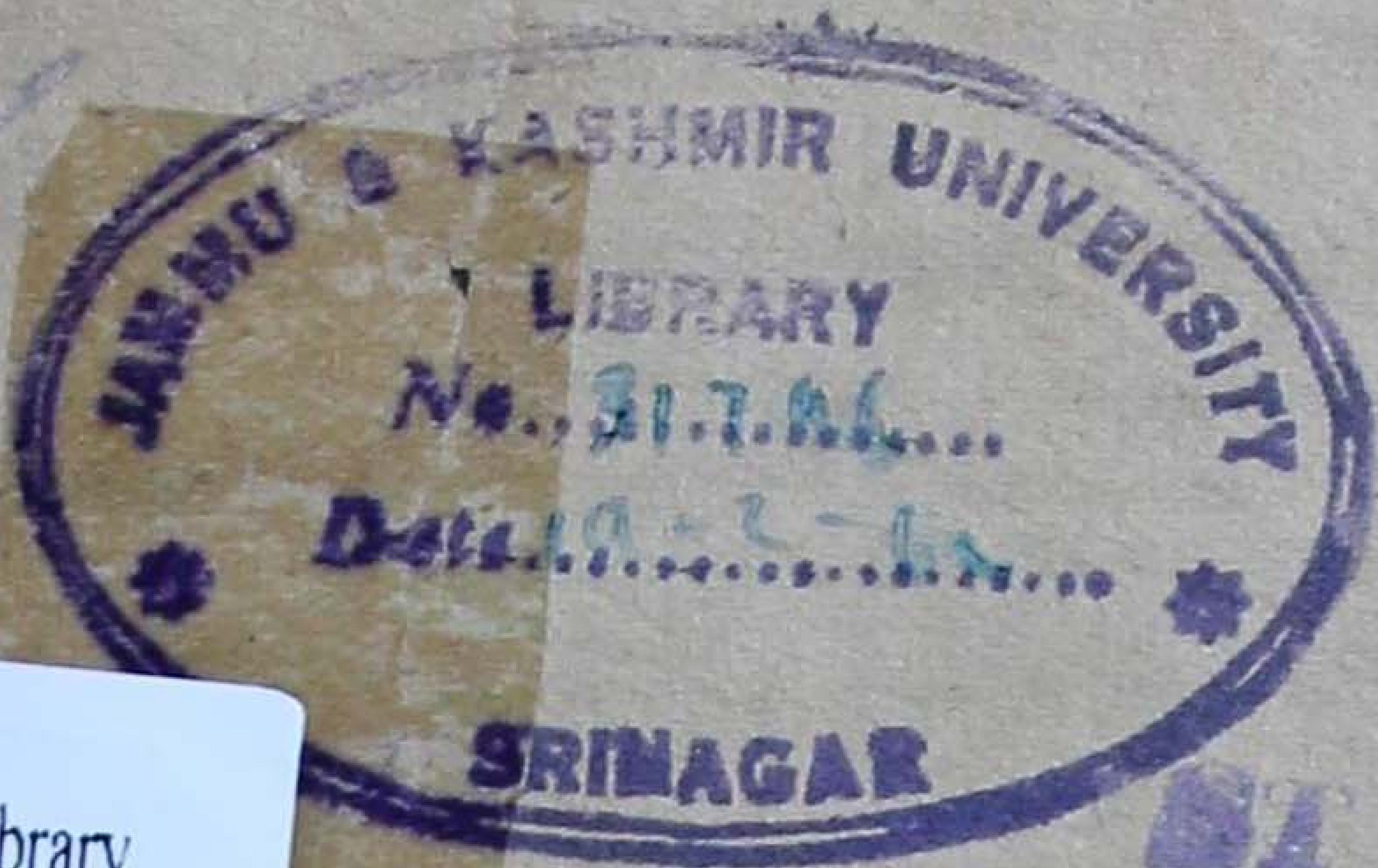
ترجمۃ الیعقوبی

ی المعظم برادر مکرم جناب منشی محمد عبد القیوم صاحب تاجر کتب کلکتہ قریب سنہ عالمگیر

# رقعات عالمگیری

باہتمام کمترین محمد فخر الدین ابن تاجر باوقار الحاج الشیخ محمد یعقوب صاحب مالک مطبع احمدی

در مطبع نامی فیض فوائد واقع کانپور مطبوع گردید




بسم الله الرحمن الرحیم

بعد انشای ثنای بادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال ست + وپس از
اطرای ستایش جهان پناهی که حلقه بندگیش زینت گوش سر تا سر سلاطین
عالمگیر اورنگ زیب همایون فال + بر رای مهر انجلای دانشوران سخن رس و
سخنوران صبح نفس پوشیده نماند که درین نسخهٔ موسوم به رقعات عالمگیری
ملقب بکلمات طیبات که مؤلف از رقائم کرائم بادشاه دادگستر عدل پرور ابو المظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر شاه هندوستان ست انار الله برهانه
بهین پور خلافت و فرزند سعادت توام کنایه از بادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم
المخاطب بشاه عالم بهادر ست + و در بعض جا سلطان محمد اعظم شاه بهادر بادشاهزاده
دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب سلطان
محمد اعظم شاه بهادر ست + و برادر با مهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت
و فرزند زاده عزیز و فرزند زاده بهادر اراده او است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان

شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر مهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر + و فرزند
زادهٔ عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر + و عمدة الملک
مدار المهام و آن وزنوی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان
بخطاب امیر الامرا سرفرازی یافته + و خان فیروز جنگ انتخابیست از خطاب
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ + و نصرت جنگ اختصار القاب ذو الفقار خان بهادر
نصرت جنگ + و میرزا بخشی ایمائیست از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی + و میر آتش
از تربیت خان + و حمید فقط اقتصار اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد
از رقعات موسومهٔ بادشاهزادهٔ والا سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید
رقعه امین پور خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلّم +
اعلی حضرت فردوس منزلت بگرفتن ولایت بلخ و بدخشان و خراسان و هرات
ملک قدیم موروثی توجه مفرط داشتند + و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی
مرادبخش بآن صوب فرستادند + چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب
کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد + و بسهالت اهالی و اکابر آن دیار
نپرداخت + ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت +
ازینجاست که گفته اند از پسر ناخلف دختر بهتر + نظر باین توجیه که مصرعه
اگر پدر نتواند پسر تمام کند + این فانی را آرزو باقیست + تدبیرش غیر ازین که
نبیرهٔ آنحضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن سمت فرستیم + دیگر از ما چه
می آید + باوجود تاکیدات حضور شاهنوز قندهار را گرفته آید + تا باین مهم
چه رسد ظاهرا کار ما از شما نیست + عارف بخود پر عارفست این نمود بی بود

خود آفتاب بر سر کوه ست بدست آمده چه و نیامده چه + شما فکر خود کنید که درینجا پشیمان

چه رو خواهید نمود + و در آنجا بحضرت حق سبحانه و تعالی و حضرت اعلی رقعه ۲

فرزند سعادت توام محمد معظم حفظ الله تعالی و سلم + از عرض بعضی ظاهر شد + که

امسال جشن نوروزی بطور اهل ایران بتکلف کرده اند + بفضل الهی عقاید خود

درست دارند + این بدعت تازه از که آموخته اند + ظاهرا آن عرب که خود را سید

می گویاند مصرعه " بدنام کننده نکونامی چند " تعلیم کرده باشد + بهر حال چون این

روز از اعیاد مجوس ست و باعتقاد کفار هند روز جلوس بکرماجیت لعین و مبدار

تاریخ هندس بعد بعمل نیاید و چنین جهالت بعمل نگراید + بیت گفته

من شدم بسیار گو + از شما یک تن نشد اسرار جو + استغفر الله ربی من کل ذنب

و اتوب الیه رقعه ۳ مهین پور سلطنت + برای اضافه پسر چارمین که ظاهرا

بسیار دوست میدارند عرضداشتیکه نوشته بودند بمطالعه در آمد بشی مراتب خرد بر

بزرگ امکان ندارد + طرفه ترانکه آن فرزند که خبر خانه خود ندارند خبر پرداخت پسر

از کجا یافتند + بهر حال ع عمرت دراز باد که اینهم غنیمت ست + بپاس خاطر آن فرزند

بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد رقعه ۴ مهین پور خلافت + بعرض رسید که آن فرزند نگاهداشت

سپاه نمیمانند و نوکران بیش مواجب نگاه میدارند + ظاهرا قصد فتنه دارند داشته باشند

خدا توفیق رفیق سازد + اما استدعای آمدن دار السلطنت لاهور که درینولا کرده اند

موجب آن معلوم نشد پانصدی از منصب ناصر خان کم کردیم و آن هندوی منتیر را

از نوکری برطرف ع از ماست همه فساد باقی + رقعه ۵ مهین پور خلافت + باوجود

سلامت نفس فتح الله خان راجه رانا خوش کرده + مادر ایام بادشاهزادگی مرا هیچ سکو

میکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف با سپاه دل
با وصف اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه
باشاره برادر نامهربان حرکات ناملائم کرده حرفهای بی ادبانه بر زبان آوردند بنابر
تغافل و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری
بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت مرتسم گشت + و کارهای دست بسته بزور بازوی
این مور ضعیف صورت گرفت + شمائل فتح الله خانی را رنجیده خاطر کردید همچو سپاهی
جگردار همه کاره را که بکار عمده تمامی آید شکسته دل نمودید فرد گر صد هزار لعل و گهر سیدی
چه سود + دل را شکسته که گوهر شکسته + مضی ما مضی حالا هم اگر دلجوئی کنید بهتر و برای
اصلاح کار مفید تر است بیت نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر + که هرچه ناصح مشفق
بگویدت بپذیر + بیشتر هرچه رضا والسلام علی من اتبع الهدی رقعه ۶ فرزند سعادت
توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم از نوشته عزیزی معلوم شد که چهره زعفرانی برسر
و جامه بلوانی در بر در دیوان می نشینند سن شریف چهل و شش نازم باین ریش و
فش رقعه مهین پور خلافت + منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلدی رسیده آنچه
بزبان او حواله شده ابلاغ نماید + از خود خبرم نیست که کیستم و کجا میروم + و بر سر این عاصی
هی چه خواهد گذشت + حالا از همه مرخص میشوم و همه را بخدا می سپارم فرزندان نامدار
کار را باید که تخالف نکنند + و تجویز کشت و خون خلق که بندهای خدایند نشوند +
آنچه بنظر می آید طرف هنگامه برپا شدنیست + ایزد مقلب القلوب توفیق حفاظت خلق الله
که ودائع بدائع خالق اند چراغ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کناد + بنام
بادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ فرزند عالیجاه اسپ راهوار که این مرتبه برای

فرستاده اند از سواری آن خیلی خوشیم + و یاد از غمخوار بهاید پسر از آن فرزند جوان بخت
رسیده + از کمال تحفظ بخوش‌خرام موسوم کرده شد + چون آن فرزند در تجویز نام مطابق
بر چیز مهارت نام دارند برای هر یکی از اسپان خاصهٔ ما که فهرست آن بتقید رنگ
و نسل مرسله آن بخته یکی خواهد رسید تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه + ڈالی
انبه مرسله آن فرزند الحق به پدر پیر خوشگوار آمد برا نام انبه گمنام استدعا نموده اند
چون آن فرزند جودت طبع دارند و ادا از تکلیف پدر پیر چرا ملتفت نمیشوند + بهر حال بهادر رس
و رسا بلاس نامیده شد رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه + مزه کھچڑی بریانی شما در زمستان
بیاد می آید + الحق که قبولی اسلام خان با آن نمیرسد + میخواستم که سلیمان بریانی پز را
از شما بگیرم اما شفقت پدری اقتضا نکرد + از شاگردان او کسی مهارت این فن
داشته باشد طلبیده آید و الا خوشا روزیکه بیایند و بخورند و بخورانند بیت
خوشا وقتی و خرم روزگاری + که یاری برخورد از وصل یاری + بیت هوس از سرم
یک سر مو نرفت + سیاهی ز مو رفت و از رو نرفت + رقعه ۱۱ فرزند عالیجاه +
الحمد لله که فرزندزاده بهادر خوب بر آمد و کار دولتش ترقی روز بروز دارد + حالا از تربیت
والاجاه غافل نباید بود + صوبه مالوه در صورت اقبال مهم سنتی و تنبیه جانبان نا
فرزندزاده بهادر بحال خواهد ماند + فرمان صادر شد که از راجپوتان عمده جے
بشن سنگھ کچھواہه را همراه خود دارند و توپخانه و غیره اسباب حرب مطلوبه این مهم از قلعه
اکبر آباد بگیرند و والد بزرگوار را آن روی نربدا و بده راه راست با اسلام آباد
عرف متھرا برسد رقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه من + اعلی حضرت
می فرمودند که شکار کار بیکار آنست + انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت

بہ ساختگی کارہای دنیا چہ بدست کہ الدنیا مزرعة الآخرة واقع شدہ + خود بدولت
بنفس نفیس چہار گھڑی آخر شب از خوابگاہ برآمدہ باستنار توفیق وضو کردہ باوراد
و وظائف می پرداختند + و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوٰة با جماعت فضلا نماز
صبح ادا کردہ بجھروکہ درشن تشریف می آوردند + و درشنیان را بسعادت دیدار فیض آثار
نواختہ بعد برآمدن چہار گھڑی روز دیوان عام منیفر می بودند + دران مجلس جمیع منصبداران
جزو کل بار مجرا یافتہ دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اہل خدمات و حقائق حسن ترددات
و جانفشانی ناظمان و فوجداران و امینان و کروریان صوبجات بعرض رسانیدہ دامن
امید ہر کدام بانجاح مرام پر ساختہ دل گرمی دیگران مینمودند + و بعد ملاحظہ معتاد اسپان
و فیلان خاصہ یک پاس و دو گھڑی روز برآمدہ از دیوان عام بدیوان خاص رونق
می بخشیدند و دران مقام بخشیان عظام احوال نو سرفرازان منصب معروض نمودہ حکم
عرض بکرر و نظر ثانی حاصل می کردند + و انتخاب وقائع و سوانح ہر صوبہ عرض کردہ فرا خور
ہر مقدمہ صدور احکام و فرامین را بکلم ناطق میگرفتند + تا قریب دو پہر این معاملات
در پیش میبود + من بعد برغبت طعام خاصہ کہ تاکیداً از وجہ حلال مرتب میشد متوجہ شدہ
برای تقویت تن و قوت عبادت و داد گستری بقدر سد رمق نوش جان فرمودہ و خرچ
اکل و شرب وظیفہ خواران و راتبہ داران کہ اکثری ازان علما و فضلا و طلبہ علم و مساکین
و غربا و یتیمان و بیکسان و بیماران بودند و بسیاری را از آنہا در نظر کیمیا اثر شناسا میداشتند
استفسار نمودہ در خوابگاہ خاص تشریف بردہ ساعتی بادل بیدار قیلولہ کردہ بعد انقضای
دو پاس و چہار گھڑی روز از خوابگاہ برآمدہ وضو کردہ در نماز خانہ تلاوت قرآن مجید مشغول
می شدند پس از ادای نماز ظہر اوراد و بر لب و تسبیح در دست و راسا ببرج آمدہ می نشستند

دیوان اعلی در آنجا حاضر شده بعرض و معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذ
بدستخط انور میرسانید + چهار گهڑی روز مانده باز دیوان عام سیفرمودند درینوقت
بخشی و دیوان تن و سرفرازان منصب و طلبداران جاگیر را از نظر انور میگذرانید
و آنحضرت بغور تمام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاروانی هر کدام
فرموده برای تشخیص منصب و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند + بعد شام از دیوان عام
برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکده خاص تشریف می بردند + در آنجا مورخان
شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصه جهان
حاضر میشدند + اندرون پرده نسوان و بیرون ذکور هر یک موافق رغبت طبع
اشرف و اعلی احوال اسلاف از بزرگان و بادشاهان و عجائب و غرائب دیار و
امصار بعرض میرسانیدند + خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبا روزی
باین قسم تقسیم فرموده داد زندگانی و فرماندهی میدادند + چون شفقت پدری در حق
آن فرزند قلبی است نه قلبی + لهذا در نوشتن و اطلاع دادن هر آنچه خوب باشد و بر آن
فرزند ارجمند زیبنده بود بی اختیاریم + درینوقت آنچه بیاد آمد بر زبان قلم دادیم معاف
دارند رقعه ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم + ظاهرا در سواری خیلی
جلد و تند میروند + چنانچه سید سابان برادر ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد +
مدتی در حضور بحضور مانده طریق سواری دیده اند چرا خلاف آن پسندیده اند فرد
آهسته خرام بلکه مخرام + زیر قدمت هزار جانست + رقعه ۱۴ فرزند سعادت توام محمد
اعظم حفظه الله تعالی و سلم + حسن بیگ ویران کار چکله کوڑا برعایت خاطر افضل اجل
معزول کرده شده و رعایای آنجا و اولاد ارند و سر بسنگ میزنند و میگویند ع اگر نویسی هی داد

روز دادی هست + محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام او شمامی نویسند + جزای اعمال
حق دانسته باحوال سکنهٔ آنجا وارسند + والا جاگیر تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت
رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه + انچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان خاص آن فرزند
کارها بخبر رسی سرانجام میدهد غنیمت ست + اضافهٔ منصب و خطاب خانی اگر بو میسید
داده آید + آدم خوب مثل طلای بی غش ست بیت انچه بر جستیم کم دیدیم و بسیار ست
و نیست + نیست جز انسان درین عالم که بسیار ست و نیست + روزی سعد الله خان
مرحوم بعد فراغ از اوراد و وظائف تا دیری دست بدعا بر داشته بود + یکی از ندمای
گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست + گفت آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هر چند
دیانت و امانت در خلقت انسانی جبلیست + بهر که حقتعالی کرامت کرده باشد +
اما همت و انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال و از وجه معاش مقدار
احوال فارغ البال دارد تا ضروریات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود مصرعه
که مزدور خوشدل کند کار بیش رقعه ۱۶ فرزند عالیجاها + برای نصرت جنگ التماس
ماهی مراتب کرده اند اگرچه ضابطه نیست که بکمتر از شش هزاری مرحمت شود لیکن
چون دو کار دست بسته از دست او بر آمده و پاسخاطر آن فرزند علاوه آن لهذا
دادیم از همان ماهی مراتبها که از آنجا آورده یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق مرتبه
اوست بجا آرد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه + میرخان متصدی محالات حصهٔ سپاه
آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشت نموده + عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور
قلت تنخواه و کثرت طلبدار آنست + از اینجا گوشت و استخوان انچه بود برابر قسمت
رفته + عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر را آورده از همانجا بدهد

رقعه ۱۸ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی وسلم + از وقایع صوبه بالو بعرض رسید که بهار سنگه کور باطن که از کمال نخوت و پندار مایه شور و فساد شده مصدر هنگامه آرائی بود + از دست تلوک چند بلشیپدست دیوان آن فرزند خجسته اقبال کشته شد و بجهنم واصل گشت + الحمد لله علی کل حال بیت ای خدا قربان احسانت شوم + اینچه احسانست قربانم شوم + فی الحقیقت ظهور این امر نتیجه فیض تربیت آن فرزندست که نوکران را دل داده سرگرم کارها عمده بادشاهی می کنند باین توجیه که تهنیت خالی بر زبان نیاید + مالا مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای آن فرزند مرحمت نمودیم + وچون این هندو هماش راست آورده که گویا گنجشک مردانه بازی را زده او را بمنصب پانصدی ذات و دو صد سوار و خطاب ای و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند + تا نوکران دیگر را هوس حسن خدمت و امید نتیجه افزاید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سورتهه از فتح جنگ خان بابی تغیر کردن و برادر داروغه دیوانخانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستنست قوم بابی در صوبه گجرات از بدنها موفور و اسم و رسم سپاهگری دارند + فوجدار کجا آن صوبه غیره از نیها بدیگران دادن دور از عقلست + سورتهه جاییست که مثل حسن علی خان پسر اله وردیخان و صف شکن خان و غیره پنج فوجداران فوجدار آنجا بوده اند + تا از عهده بندوبست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آنفرزند برنقشه عمل شجاعت خان مرحوم راه روند خوبست والا این صوبه گجراتست خدا نخواسته اگر سر رشته عمل یک دو جا برهم خورد

تدارک آن بطول خواهد کشید + بیت مختار اند بیت من نگویم که این بکن آن کن +
مصلحت بین و کار آسان کن + العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ فرزند عالیجاها + باطها جاسوسها
معلوم شد که شاهراه از بهادر پور تا خجسته بنیاد خالی از مخاطره نیست قطاع الطریقان مال
[illegible]باب مسافرین بغارت می برند + و متردد درین باب نیت نمی توانند آمد و رفت نمود +
هر گاه در قرب لشکر پادشاه این حال بوده باشد وای بر حال طرق و دردست + معلوم
میشود که منهیان اخبار معتبر بآن فرزند نمی رسانند + از آنجا که غفلت و بی پروائی خلاف
طریق ریاست و جهانبانیست کتابت جدید تهدید تعیین نمایند + و عمله و فعله بتنبیه را
سبز را سانند و فوج مستعد مقرر سازند + که استیصال مفسدان از بیخ و بن کرده شاهراه
از زحمت جماعت حرامیان پاک سازند + ننگ بدعملی تا کی گوارا توان کرد بیت
من نمیگویم زیان کن یا بفکر سود باش + ای ز فرصت بیخبر در هر چه باشی زود باش +
والدعا رقعه ۲۱ فرزند ارجمند عالیجاه + آبخوره سفید چینی خوش نماش که اکنون باوجود
تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند + درین ضمن کرسی کجاوه نیز بنظر گذ[illegible]
برای آن فرزند دلبند فرستادیم + شکر هر دو عطیه بجا آرند و در ارسال ذُرّ آلی نه بتلافی
مافات کوشند رقعه ۲۲ فرزند عالیجاه + یاد داریم که روزی بخدمت میان عبداللطیف
قدس سره الشریف رفتیم و در اثنای کلام گفتیم + که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات
لکهر کون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود + این دو مصرعه بر زبان صدق ترجمان
راندند بیت شاه بارادهٔ ده منت نهد + رازق بارزق بی منت دهد + گفتیم
همچنین است اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عاقبت خود و
حصول دعا مزید نعمت و دولتست نه برای آرزو منت + گفتند اگر فی الحقیقت از

تصمیم ارادهٔ باطن نیت خیر ست نصف غلات از حصهٔ رعایا بگیرند بلکه مظلومان بحث
کش زیاده زان بگذارند و اوراد وظیفهٔ گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در
بیابانها و زوایا و ویرانها مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف
نشود و دست اقویا از حال ضعفا کوتاه باشد افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند بتقریب
نالش سکنهٔ چکلهٔ کوره این نقل بیاد آمد که بی اختیار بآن فرزند قلمی شد والدعا رقعه ۲۳
فرزند عالیجاه داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند واه
کمالات نجومی شان و اقربای مردار خوار سیر شده مستغیثان بجناب داروغهٔ مذکور بعدالت آن فرزند
بار نیافتند و جمعی مال مردم خوار او باش رفیق و امداد شده خلق الله را بیداد رسیده‌اند
حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی دادرس است اگر ظالم
را کار فرمائیم … ابکه از ظالم مامور ما بر باید … که ناظم …
بداد دادخواه نرسیدن در سعی خود مجوز ظلم بودن است بیت گندم از گندم بروید جو ز جو از
مکافات عمل غافل مشو رقعه ۲۴ فرزند عالیجاه مثل زاهده بانو ضعیفهٔ بیچاره تا کی بحال تباه
و محروم خواهد بود بر او شما حقی دارد لوسهایش آنچه کردند نتیجهٔ آن دیدند سلف حق هیچ حال
نباید بود یاد داشته باشند که روزیکه فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حمله آورد میر بوجه کار
رسانیده کرد فیل از شوخی باز داشت و خلعت عنایت یافت که حق خانه زادی بجا آورد دم
مزد چرا نگیرم برای خدا و خاطر ما سینه را از کینهٔ دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که غیر شما
دیگرے ندارد مشمول عواطف سازند بیت قدر یاران خود را بنگر ای قدر که هرگز نباید
زر پرورده غدر رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه نوشتهٔ اعتماد خان وحی نیست که خواهی نخواهی بر آن
عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازم ست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶ فرزند عالیجاه پرورند

سعد الله خان در حضور پرنور برآمد اعلی حضرت سبب پرسیدند عرض کرد + که فقره چند در
بیاضی بنظر آمده بود دل بر نقل برداشتم + تا بعرض رسانم + قیام بنیان سلطنت از عدالت فراتش
ملک و مال از شجاعت و سخاوت و صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا
نشان عقلست + عامل بودن بر عقاید و مستقل ماندن در عین شداید + مقصر بودن در
امور دنیوی از تدبیر + راضی و شاکر ماندن بر تقدیر و برپایی خاندان از ترحم نمودن بر
یتیمان و محتاج نشدن خود از کامروائی محتاجان + انصرام امور ملکی باصلاح و صوابدید وزرا
و منصور بودن باستمداد همت فقرا + تندرست ماندن از نیت ازاله درد و دردمندان + امید رحمت
داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان + آنحضرت خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان سرور
دادند + و آخر روز چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ بخان مذکور مرحمت فرمودند +
خواستیم که تنها متلذذ نباشیم بآن فرزند دلبند هم نوشتیم + توفیق عمل بهمگنان رفیق باد + در رقعه فرزند
سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم + ظاهر بسیر ناظر دیوانخانه آن فرزند عالیجاه در
خانقاه عمارتی بازد + حیف صد حیف و اسف دعوی جهانبانی و انهمه غفلت و نسیانی + کار
را چه شد که خبر نمیرسانند یار فروشی خواهد بود که بان جدید خبر رسانند و تهدید کنند + رقعه
فرزند عالیجاه + ظاهر اشان یک ماه طرف دریای نل در صید کلنگ بسر بردند + اگر
شکار مشغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا میدهد + اما در صورت فراغ از سرانجام امور متعلقه
بمنزله فرائض توان گفت خوشنما و خوش آینده تر است + خصوصاً ادای حقوق رعایا است
که شرعاً و عرفاً واجب آمده + و خبر بازپرس آن از احادیث معتبره و تواریخ مشتهره و غیره
کتب سیر یافته میشود + بر جمیع کارها مقدم باید دانست شمارا از تمشیت امور یک صوبه اگر
اطمینانی حاصل شده باشد بتنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان جهان و عاقل خان و شجاعت خان

ومحمد بیگ جراتی پرواز ندہ + شمارا ذوق صید افگنی و مارا شوق قلاع شکنی و خرمن بچگان را
گرفتنی + ہیہات معاش کجا و معاد کو بیت ہر یکی ناصح برای دیگران + ناصح خود یافتم
کم در جہان + عمر بہ بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید + فرد لخدا را جواب باید داد
ع گر یا بخشای بر حال ما + رقعہ ۲۹ فرزند عالیجاہ + اگرچہ آن فرزند جوان مشتاق پدر پیر
نمیشوند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان ست ع بیا و از دل ما کوہہای غم بردار + رقعہ ۳۰
فرزند عالیجاہ + محمد انور سوداگر بتصدیقیت بنادر اصلا مناسبت ندارد و اینمعنی پنہان نماند
کہ دزد را پاسبان کردن کمال فہم و ذکاء طبع رسا چنین تجویز بیجا آیندہ بعمل نباید رقعہ ۳۱
فرزند عالیجاہ + قصبہ دوحد از مضافات صوبہ گجرات مولد این عاصی پر معاصی ست
رعایت سکنہ آنجا واجب دانند و بیرنجی را کہ از مدت فوجدار آنجاست استمالت و بحال دارند
وحرف مریضان غرض کہ فی قلوبہم مرض فزادہم اللہ مرضا در شان آنہا ست
بحق او نشنوند فرد عنایت بر ضعیفان گوشہ چشمی و گر دارد + بمہر کوچک خود لطف دیگر
شاملان را + رقعہ ۳۲ فرزند عالیجاہ + محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاہ کہ در فرقہ ضالہ
غنیم لئیم رفتہ + میگویند کہ از قبیلہ معتمد خان دیوان دکن و دیوان بخشی تن ایشان بودہ
است بے شبہہ آن قدیم را مقربان جدید و منظر شماتت افتند و دیدہ + آن رفتہ گذشتہ را
بطلبند + و پیش بالنفر ستند + کالای بد بریش خاوند + والا بنویسند کہ بعد اطلاع احوالش
بمیوان طلبید رقعہ ۳۳ فرزند عالیجاہ + ہنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ ہوشیار
و حقوق خدمت او محو نگردیدہ + ورثہ او ہمین دو داماد و یک متبنی اند + بانک تقصیر کہ
صدق و بطلان آن العلم عند اللہ چرا از نان می اندازند و بنام ہمہ نداز تغیر مسلمان
عرضی تجویز غیر مرضی بہ پا نمایند رقعہ ۳۴ فرزند عالیجاہ + مندسور عمدہ ترین محال صوبہ مالوہ

در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند خان و حسن علی خان و کم منصبان مثل
نوازش خان رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عامل کار آگاه آباد و سپه‌گاه
شجاعت پناه آنجا بفرستند روزی بحضور اعلی حضرت مذکور شد + که رونق خانه و فزایش
مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را عبد النبی دیوان خان موصوف کرده
خودش مصروف بجان و دل در امور سرکار والا است + وقتی کنایةً با خان مذکور فرمودند
که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید + عرض کرد که علائے را العبودت النسائے
و وصف زرافشانی دارم + آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان در افشان آوردند + که باین وصف خود
شما را هم موصوف میدانیم و او را بشما ارزانی داشتیم + آدم هوشیار آمانت دار خداست بادآن کار
کمیاب بیت آنچه بر جستیم کم و دیدیم بسیار ست و نیست + نیست جز آدم درین عالم که بسیار و
نیست + خان مذکور آداب بجا آورد رقعه ۳۵ فرزند عالیجاه + شغل و عمل عامل محال
جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسله سوانح نگار ظاهر میگردد + غفلت از روز جزا چرا + ع
داده داد از دست غفلت داد داد رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه + ما شما را خوش تجویز و
خوش تمیز در همه چیز میدانیم ع ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ + محمد بیگ خان را
تغیر کردن و شیر انداز خان را فوجداری سورته دادن عجیب عجب خواهم امور از
شخصیت و شعور آدمی همت ظهور وارد ع سیمای آدم آئینه حال باطنت اینجا +
پنجهزاریان سپاهی منش مثل قطب الدین خان بوده اند + اگر شما سید کمال سید مراد
را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعین میگردید مضائقه نبود + بهر تقدیر فوجداری
سرکار مذکور مع محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده + از نوکران قدیم و نشانیان
خود هر کرا لائق داند بر گمارند + امان الله بیگ و بهادر بیگ شروانی اگر دور از ان

نور الابصار اختیار کنند ظاهرا تحمل این کار نتوانند شد + دیانت داری و واقفیت حالی

خسرو اعظم نظم معاملات ملکی و مالیت + ضائع کاردان مطلب جو موجود

کرداران را گو منفقود + حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت حال

سواتره و مهمات متکاثره سیفر مودند + اما در عصر اعلی حضرت نه بها نادار جان سپار

و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار پیش می آمدند و با اینهمه بذات قدسی

صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطن و ظاهر میفرمودند + یاد داریم

در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند

دیوان فوج مطلوب بود . البته تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار بهم رسیدند + حالا یک

کس برای دیوانی بنگاله که بحلیه راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمیشود + از

ما با بی آدم کار آه آه رقعه ۲۷ فرزند عالیجاه + ایشان که نسبت بخیر دارند با وصف این

عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقه ضاله چرا غافل میباشند + درباره حاجی پور و بین پور

و دیگر تعاجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جور خطیر میشود و از پتر گنج و قریب لشکر

کولیان راه میزنند و سکنه شهر و مسافران غریب را بسته میبرند امان الله بیگ

داروغه توپخانه و دیوان خانه را فوجدار لغاح کرده اند . او تعاجات بخویشان خان

و مردار خوار سپرده + مظلومان بحمایت او پیش آن فرزند نمی توانند سر بفریاد زد حیف

صد حیف وقت چون سیف می گذرد و طمع انبای دنیا و خوف از رجل و علا از خاطر

میرود + فوجداری به یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی

باید داد + که در عمل شجاعت خان نیکنام بوده اند + و باسکان شهر ممارست دارند +

واشگاف میگویم + که در دار الخبر رعایت و غفلت از احوال عمال ما خود خواهیم شد

واقعه نگاران سرکارهای معتبر و محتاط در محال بگذرانند و روزمره اعمال حکام بحضور
بروقت تلافی پردازند و چو پرسش گنهم روز حشر خواهد شد ممسکات گناهان خلق
پاره کنند رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی عبدالله برحمت حق پیوست ما را و خلق الله را
درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع نداریم عبدالمجید خان
پسر کلان او چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر
دارد بنویسند امری خطیر تر از قضا نیست که بنده ها او جل شانه القبول و القصد تو قاضی
اسیر و قتیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات
چنانکه باید موفق بود آدم خوب لنا در کالمعدوم رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه ما داور عه
عرض مکرر شمار احتیاط شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه سیر با وصف منصب بیشتر و جاگیر
بسیار حاصل اعتنا غرض ست و مقصدی این کار را دیانت شرط است اسدالدین پسر لاور خان
که پیش ایشانست اگر این جوهر ضمیمه شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود بخدمتی
مامور گردد این دلخسته از خود رفته بغرض پیوسته جویا انسانیست و آن حکم عنقا دارد
از حکیمی پرسیدند که دارای مرض غرض چیست گفت بیعرضی که جوهریست از خلقت جبلی
و مصقله آب و تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر هیچ مرهم محتاج و درماه نماند و جوهر
درهمه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پرده صفایش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه
اشقیا از چار کونده تا قادر آباد متواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی
میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود العاقل تکفیه الاشاره شما را خبر دور و
نزدیک زود میرسد از احوال بدر روز خراجه اعلم نداریم فکر مآل فی الحال باید کرد و نوکر
خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن عدالتست الدنیا مزرعة الآخرة

انتظارِ جواب داریم ظالمی از عالمی و رحق خود فاتحه خیر خواست + جواب یافت که درباره ستمگاران جز دادِ مظلومان دعای غیری اثر ندارد رقعه ۴۱ فرزندِ عالیجاه + جانا عزیزا چند فقره از بیاضِ اعلی حضرت خوش آمد + باقتضای شفقت قلبی بی اختیار بآن فرزند ارجمند نوشتیم + که تنها ستلذ نباشیم + چندین چیز بهترین عالمست + روندادن بمردمِ بد رنجیدن بعدم حصولِ مقصد + رنجانیدن مردم خوب مزاج + نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد + جستجو کردن قابلان با استعداد + بار ندادن پیش خود دادن با ربابِ استحقاق بقدر توفیق پیش از سوال + مکرم داشتن اهلِ فضل + مصروف نمودن مزاج بعدل + میل نکردن با قوالِ غیر عقاید + بخبر بودن از احوالِ متوکلان غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند + پیش داشتن جمیعه مصالح امور دنیا و عقبی بودند + درین عصر هم مردم خوب بسیار اند اما دلِ تفحص و توفیق پیش آوردن آنها ظاهر البعد چندی بدتر ازین خواهد شد فردوسن زوضع زمانه در فکرم که مباد ازین بتر

رقعه ۴۲

گردد + شما که داعیهٔ جهانبانی دارید بجوئید و بخواهید و بگیرید و نگاهدارید فرزندِ عالیجاه + گلشن روان نام اسپ کهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال همه صفات فرسیت دارد + بر اسپ نیلوفر خواجه دان که تواتر سوار میشوند ظاهر از سواری آنها محظوظ نشدند دو اسپ ترکی بنام خوشخرام و صبا رفتار پیشکش امانت خان که در اهتمام اله یار خان طیار شده اند برای آنفرزند میفرستادم اما آخته بیگی ممسک اشتک سبزه که اسپان خوب جا میدهند بهر حال اما خواهیم فرستاد رقعه ۴۳ فرزندِ عالیجاه + تفصیلِ مصائب سفر سیاق کهنه از نوشته وکیل و اظهار جوانسِ شنیده باشند حالت مادیدنی و محنت ناکشیدنی بر اسلامیان و لشکریان گذشت + الحمد لله که صعوبت

این یساق سراپا مشتاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شد + اگرچه چنین ارادت از بکار ثار
سیاّت کائنات میگویند اما تحمل و الی در انقطاع و اصرار خلق الله تاثیر کلی دارد + و ا
اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود و قلعه ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد
شادیانهٔ فتح بنوازند و حرف ایام طفولیت یاد دارند که باباجی دهون دهون + قلعهٔ رنالہ
باسم نول تارا موسوم میشود تفصیل یورش ما را از کنیزان خود بپرسند رقعه ۴۴ فرزند عالیجاه
در احمدآباد سیر عرب و ولیش را دیده اند البته باز بروند و سلام این شرمنده عقبی و طالب دنیا
را ابلاغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند
که نزدیکی باجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بیحاصل گذشت و قدریکه مانده
نیز لاحاصل میرود + قدم حیات پیش رود فکر نجات پس سر فرد آنچه ما کردیم بر خود هیچ
نابینا نکرد + در میان خانه گم کردیم صاحبخانه را + رقعه ۴۵ فرزند عالیجاه + ماجرای
بی ادبی و ناهمواری میرمد هتو که از وقائع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید
بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست + بیت لطف حق با تو مواساها کند + چونکه
از حد بگذرد رسوا کند + معاتب ساختن و از نظر انداختن او سمت وجوب داشت که رحقوق
مادر پیری می بازد و قول سعدی شنیده اند بیت منت منه که خدمت سلطان همیکنم +
منت شناس ازو که بخدمت بداشتت + بهر تقدیر ملک منان انسان را بجوهر خرد و
خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما ببخشند خوبست مصرعه که مستحق کرامت
گناهگارانند + رقعه ۴۶ فرزند عالیجاه + اعلی حضرت از سعدالله خان پرسیدند که اسباب
خوشنودی خالق و خیریت عافیت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که جهر آفریدگار
در ذات اقدس آفریده + شخصی از راه کنایه بخان موصوف گفت که مردم متدین و خاور

در عرصه روزگار کمتر اند شاید بنظر شما در آمده باشد + جواب وا که زمانه از آدم خوب هیچگاه
خالی نیست + صاحب خرد میباید که دریابد و با آنها بپردازد و کار خود بسازد و گوش بر حرف
اهل غرض در حق او نگذارد + اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب و متصدی
خوب غنیمت است هر کرا خدا تعالی برتبه اعلی فائز گرداند باید که تفحص آنها نماید و جوهر قابل یگانه
اگرچه بیگانه باشد و از جاهل هیچ بیگانه شود هر چند او خود را یگانه داند و متصدی آشنا پرست
قرابت دوست افتاد نیست رقعه ۴۷ فرزند عالیجاه + روزی اعلی حضرت در خلوت بدرا
شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای بادشاهی کج خلق و بدگمان نباشد و همه را مشمول عواطف
والطاف دارد و عرض غرض آمیز سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این
حرف وقتی بکار خواهد آمد + از بسکه دل میسوزد دو حرف ناگفتنی میگویم نفاق با مردم کار
ضایع کاریست رقعه ۴۸ فرزند عالیجاه + روزی اعلی حضرت سلام الغسل خانه تشریف
آوردند + سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشرف استفسار نمودند
آنحضرت فرمودند که چند کس از ناظمان ملک و مال طعمه اجل شده اند و مردم دیگر با
فر و شکوه بالفعل بنظر نمی آیند که زود متحمل خیانات با مور خطیر توانند شد + باندیشه اینکه مبادا
انتظام ابتر شود خاطر متردد است قلیچ خان عرض کرد که رونق مهمات خلائق از بنیاد
منحصر بمیمنت شخص قدسی ست بالفعل بیچکس از نوکران خانه زاد غلام چنان تربیت شده اند
که بمنصب والای بادشاهی و خدمات صوبجات و رتق و فتق معاملات سزاوار اند + مجرد
استماع این حرف در مزاج اشرف فرحی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بملازمت بیارند و تا
سیر صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کارها خاطر خواه منتشی گردد + چنانچه
بروقت بحضور پر نور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کاردانی

داده هر یک بعنایات قدردانی خدیو آفاق بمنصب لائق از ذات و تابینان اختصاص
یافت + و آنحضرت خان مذکور را نیز بشمول عواطف خاص فرموده بکهزاری ذات
و دو صد سوار اضافه داده فرمودند مصرع ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی + خان
موصوف در جنب شکرانه پذیرائی عرض خود و تفضلات خداوند نعمت بکهزار روپیه باهل استحقاق
بخش کرد رقعه ۴۹ فرزند عالیجاه کامیاب خان متقدم پیشکار بخشی شما نوشته است
هر که تیغ ستم کشد بیرون + فلکش هم بدان بریزد خون + اگرچه برانتقام آنچه کرده بود دیده
اما اگر استعجال ناروا جائز نمیداشتید خوب بود + معهذا قصاص اگرچه از آئین عدالت است
لیکن دل آزاری موجب ناخوشنودی حضرت باریست + ازینجاست که گفته اند مصرع
در عفو لذتیست که در انتقام نیست رقعه ۵۰ فرزند عالیجاه سعادت توام محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلم + شما حالت اسپان ارابی دیده آید + جهانگیر پادشاه بچنین آخته بگی
سیاست شدید بلیغ مینمودند + خطاب صف شکنخان با بن بجوهر خلقی بیجا شد ع بر عکس نهند
نام زنگی کافور + قول اعلی حضرت ست که آدم بی شعور ضائع کار میباشد چه باید کرد
که از محن و مشاق فرو نباق وقت ضرور تجویز به موقع نمیتوان نمود ایشان کسی را از
بندهای رکاب خود تجویز کرده عرض نمایند فرد با همین مردمان باید ساخت + چه
توان کرد مردمان این اند رقعه ۵۱ فرزند عالیجاه + وقائع نگار پرگنه لونی بعرض رسید
که پانزده شانزده هزار روپیه هر سال زر راهداری می آید و امین و فوجدار زیاده از هزار دو هزار
داخل جمع نمی نمایند + فی الحقیقت این راهداری نیست انهبیت مال عوام محض حرام است
اگر از صیغ و جهل یک بیگ رفتند مضائقه نداشت چون برین تقدیر خیانت آئین
ظاهر میشود اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود بعد ثبات

فهمیده خواهد شد انچه از زراعت پیدا میشود نصف آن بجاگیردار گوار است + و سوای
آن مال خالصۀ شریفه است + در عصر اعلی حضرت شخصی هنگام عبور سوار خاص
بآهنگ بلند برخواند که این عصر میمنت اثر جامع جمیع حسنات است خدیو عادل و وزیر اعظم خیر
بیندیش خلق الله مرفه الحال شکرانۀ این عطیات از جناب ایزدی بر ذات اقدس از جمله
سفر و ضات است آنحضرت بعد استماع انحروف در سواری راندند ... بکلمۀ فرمود
بنده های خاص از دور طلبیده دست بفاتحه برداشتند و از العنایت خلعت نواختند
سعد الله خان در آنوقت بسمع والا رسانید که مصالح بقدر خواهش و خواهش بقدر ظرف
پاک بهم میرسد رقعۀ ۵۲ فرزند عالیجاه + سعید خان بهادر ظفر جنگ شخصی را از نظر
اعلی حضرت گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد + سعد الله خان بر حق
نگذشته گفت خوشا حال سعید خان که چنین آدم را پیشکش میکند + و عرض خوش کرد این
سعید هد + بر زبان مبارک آنحضرت رفت که نوکر کنانیدن کار شما و پیش آوردن مردم
خوب کار ما و رونق کارهای ماست صاحبان رساله این سنت برپا گذارند که دبیر خوش تحریر و
تقریر و عامل آبادان کار و سپاهی قبیله دار را میخواهیم هرجا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف
بگذرانند میر انور را عرض نمود که آدم هر صنف در عصر اقدس مشق هر حسن عمل کرده میگذرد
آخر کار منصب درخور و عطای خلعت فاخره امتیاز می یابد حکم شد که دیوان اعلی استحسان
جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید سعید خان بهادر در کفارۀ اینهمه حسن توفیق
خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و صلحا و غربا تقسیم نمود رقعۀ ۵۳ فرزند عالیجاه لک
بیچاره اهل دیوان سرکار برادر نامهربان فرود از نظر اعلی حضرت گذرانید که ده
روپیه بابت طلب تفاوت ایام مابین از سرکار والا طلب ست به تنخواه آن فرمان

شود آنحضرت فرد حواله سعد الله خان فرمودند که از روی سررشته و دفتر دیوانی
تحقیق نموده بعرض رسانند خان مذکور فی الفور التماس نمود که چنین بها از خزانه تنخواه نمیشود
تا بی الحال مطالبه و تصرف حساب نقدی محسوب میگردد + دارا شکوه بعد برخاستن از دیوان اعلی
کلمات تند گفت چون از روی فرد مرسله مشرف غسلخانه بمسامع علیا رسید همانوقت رقعه
برادر مهربان نوشتند و این فرد هم بقلم آوردند فرد با صاف دل مجادله با خویش نیست
هرکس کشد بر آینه خنجر بخود کشد + دریافت صدق و بطلان خاصه ابنا ملوک ست بهار ال
کفایت خانه شما و سعد الله خان صیانت مال بادشاهی میخواهد هرگاه این فرد از دفتر شما درست
شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان ممکن الحصول ست یا نه + پامال
ساختن بنده‌ها بادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد ست و بدست آوردن دل این مردم
خوب + مصالح کار آن صاحب شعور واسطه افزایش مال و خوش نامی صاحب معامله اند
آخر روز چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام
فرمودند رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه این نقل زبانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشته تحریر
کشیده شد که بگوش آن فرزند هم برسد + روزی اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان
را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهر فشان فرمودند که رتق و فتق ملک و
مال منحصر در فهم و انصاف است + نعوذ بالله اگر بادشاه بی جوهر برتبه خلافت فائز آید
و وزرا و امرای حسن تدبیر را بروی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رو دهد و
رعایا و بی سامانی برایا و تقصیر کم حاصلی و ویرانی شود + شما حتی الله با فقرا و صلحا صحبت داشته
بعد نماز پنجگانه برای ما دعا میخواسته باشید + که رونق سلطنت نگاه و هیچ کدام بدی بر زبان نیارد
و بعد ما هر که از پسران فرمانروا شود بتوفیقات خیر موفق باشد + بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه

می باید که تحصین پور خلافت اگرچه اسباب شان و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن
عدو و نیکوان و دوست بدان واقع شده با بدان نیک و بد به نیکان است + و شجاع غیر از
شیر پی و صفتی ندارد و مرادبخش مجهول الکیفیت با کل و شرب ساخته و دایم الخمر است + مگر فلانی یعنی
این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش بنظر می آید + اغلب که متحمل امر خطیر سلطنت تواند شد + سعدالله خان
این مصرعه مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست + آنحضرت فرمودند ع نا دوست
گرا خواهد میلش بکه باشد رقعه ۵۵ فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابوسعید میرزا
و قلیچ خان روز چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه میکردند + و وقت حاضری حاضر و
هنگام طعام طعام و وقت رخصت خوشبو و پان میدادند + و بمردم خانه آن جماعت طعام
اقسام سفر سپادند و میگفتند که نسوان و طفلان شما بتنها خوری این فرقه و کم همتی طعن نکنند
و حسرت نخورند + شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرد + فرمود که
موقع سپاس و موضع حمد بقا این ست که انسان را نه خوف نان و غم مال و جان ست
و نه اندیشه تحتی دین و ایمان در زمان مستقبل بنات ابناء دنیا مبدل خواهد گشت و جورها
متنوعه ظهور خواهد یافت + عدل و احسان قطعاً خواهد رفت ناظمان و محافظان بلاد در بلاد
به غارتگری خواهند گرائید + خلیفه عصر چشم از دادخواهان خواهد پوشید + امیران مصلحت ملک را
بمعاونت ستمگران خواهند کوشید + حق زائل و باطل خواهد گردید + نسوان بدلیری پیش خواهند
آمد دختران بوزارت اختصاص خواهند یافت + مردم ذوی القدر از بس بید و بقید رعمدان
باصلاح کارها نخواهند پرداخت + و مستحقان امور با وجود گوشه نشینی امین نخواهند بود مشعور را
و ناکرده کاران کار فرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید + و پدران بی شفقتی
خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بی‌مهری شوهران طالح خواهند نالید + بر آن وقت خواهند باید +

حکام غلات را بغرض شوم طبعی گران تر خواهند فروشانید + ممالک از ظلم کارفرمایان
ویران خواهند گردید + فواحش در مساکن خوانین و خواقین علانیه ساکن خواهند بود + و مردان
بپوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۴ فرزند عالیجاه + فاضل خان ہادی شما
در گذشت دل بدرد آمد + پیر راز دار سرِ راهِ کار خوش اعمال بود + عمله تحاویل را حساب
میداشت + و خانه این بی سر و سامان را از بی سامانی خود روشن میساخت + در خوش
وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد + سید محمد خان و میر نیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سخت
چون متصدیان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خان را میخواهیم از شما بگیریم شما بر این کار
میر محمد محسن را نگاهدارید اینجا قحط الرجال است + تا آمدن او عنایت الله خان سر انجام
خواهد کرد گو مشاغل بسیار دارد + حق حافظ مریم بخش بیست پسرش هم از منصب بیگانه
نیست اما طرف خویشاوندان سخت میگیرد + مکرر بر فرو تصریح نصایح میکنیم که رکھناتھ سعد الله خان
خدماتِ مالی برادران خود میکند و میگفت که خانه بر انداز متصدیان همین بلا دانند خدا تعالی
رفیق به راه ہدایت کند یا گردن بشکند + رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه + انبه دائقه رسید بذائقه
پدر پیر خوشگوار آمد نعمت و دولت پسر جوان زیاده باد ع هر چه از دوست میرسد نیکوست
رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه + جان پدر و حاصل زندگانی بدر صوبه گجرات مثل بنگاله و دکن و
کابل نیست که بنا بر بعد مسافت و سر حد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود +
برویه ما من بعد عمل نمایند تا آن وقت که آنهم قریب است بوعده و وعید کار متمشی باید کرد و خود را گستا
دو حد که پیر مزمن است بنا بر عوارض بدنی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند
رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه + فقیری حدیثی نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است گفت خدمت ملوک که نفع

و سرور بال حاجت رساند من میخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضا حاجت مسلمانان
سپرده باشم فرمودیم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه + مدایا که امرا او اولی زند
برگشته دادن آن نقصان بیت المال ست + اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن
آینده چنین بعمل نباید رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه + اسپ چی که این مرتبه فرستاده اند صور و سیر خود دارد
از اسپ اولین هم خوب آمد سبک سیر نام گذاشتیم که اسم با مسمی باشد رقعه ۶۲ فرزند عالیجاه + موسوی
خان را تجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده نیک کار هم خوب بر آید غنیمت چون پرسش بد
سیرتش نمیدانیم ع که خبث نفس نگردد بسالها معلوم + کلیه اینست هر کرا خدمتی باید فرمود مخفی
متفحص احوالش باید بود کرا ابنای دنیا در ابتدا تبعد حسن خدمت فریفته بنمایند و باز اغراض
نفسانی را کار میفرمایند + اینجا العبد افتخار خان و محمد علیخان خانسامان را فاضل خان و
فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از ناصیه آنها دیده میشد + امراض بدن را اطبا علاج تواند
کرد اما مریضان اغراض را مقلب القلوب اکند رقعه ۶۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی +
میخواستیم دیانت خان عبدالقادر را دیوان سرکار فرزندزاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی بر آید توقع
دیانت از و غیر متوقع رقعه ۶۴ فرزند عالیجاه + شما سلیقه درستی و طیار فرستاده اید + گجرات
زیب و زینت هندوستان و اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند + بالفعل از کارخانه
بادشاهی تعقلها آنجا آنچه می آید درشت و گران درین ماده خبرسی البته لازم ست رقعه ۶۵
فرزند عالیجاه + از وقائع نویسان مفصل معروض بارگاه والا گردید + که امان الله بیگ داروغه
توپخانه آنفرزند از جنبیدن شیطان هم شما سفیهی پیچیار اشکست درست داده + چیره یافتنی
و قافله را سلامت آورد فی الواقع تلاش و جانفشانی او در فقانیش سزاوار تحسین و آفرینست و
رعایتی که مناسب باشد نماید و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میرجلال الدین

که از ان فرزند جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم ست که منصب بخشی گری بود
سیدزاده کریم النسب صحیح الحسب چرا برآورده نشد رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه + لیسرن خان
چرا جدا شده‌اند + استعفا انجمانی سببی نخواهد بود + قدما را باید که حرف بر انداختن + و از
جدیدان توقع کار داشتن محض بی‌معنی + ما آفتاب مشرق بدلوار ایشان در چنین حال
بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب پادشاهی اختیار نمایند مضائقه نداریم
رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه + بیت + همنشین تو از تو به باید + تا ترا عقل و دین بیفزاید + از زبر
مسموع میشود که در محالات بتول شما ظلم صریح بعمل می‌آید + مظلومی بیچاره که تا به والی رفع
ظلمه از سر آن نکنه مظلمه در دیوان قضا نام والی عامل بنویسند بخشی دوم را اینقدر اختیار
دادن و اعتبار افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه
استقلال آدم کار هر قدر باید افزود بجاست اما فاعل مختار ساختن بجز و یا سادات
پرداختن محض بیچاره باعی باید نشین باشد بیگانه او + در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از رخ راستی کمان رائج دید + بنگر که چگونه جست از خانه او + فرد + بترس از آه مظلومان
که هنگام دعا کردن + اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه
افتخار خان در ایام خدمت خانسامانی از خوش فطرتی و همه دانی و خبر رسی حرف جو
عرض نمود که بی دیانتی مخصوص با خند و جربال نیست + راستی را بخلاف خلاف
برات وا نمودن عین خیانت است خیلی خوش گردیدیم و بجمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن
فرمودیم که احوال هر کس را بی کم و کاست عرض میکرده باشند + و پاس مراتب خویشی
و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه ۷۰ فرزند عالیجاه + جسونت کهتری هزاره اعلی حضرت
بخطاب رائے امتیاز بخشیده دفترداری تن فرمودند ارشاد نمودند که میان باو جاگیر طلبان امین باشد

یادداشت نوسرفرازان و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب دار آخر روز که باد در صحن
غسلخانه نقشه صوبجات و عمارات می بینیم از نظر بگذرانند تا حسب نسب و هر یک نظر بلیاقت
دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین سه دار و نه داغ تصحیحه حکم بود هر قدر تنگات داغ
بمواجب بخشیان باید بعرض قدسی رساننده اسپان بداغ رسانند + و محله در دیوان نماید بسبب
التباق پریشاق توجه ما از کار ها برخاست لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه
یافت آنحضرت مکرر بسفیر بودند که دیوانیان سرکوب امینان و موجداران داروغه
عرض مکرر کرده بخشیان و منصبداران اینجا در تدمین و تدقیق شعور باید که بهتر از همه باشند
رقعات فرزند عالیجاه + تا جرأی دبی و بی اعتدالیها هدایت کیش پنجابی که بر مزار
فائض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خمر خورده رفت و حوصله خود را عرض داد مفصل از
فرد سوانح نگار معروض بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که شهره آن نابکار باین
احوال منکر در انتقام رفته بود کسان خود را تعین نموده می فرمودند که قتال کرده بیارند
و جولان گرده همراه گرزبردار بحضور می فرستادند + ظاهرا که وقائع نگار هی بر بین
نیاورد + از اینجا گرزبردار بشدید تعین کردیم + آن لعین البته بیارد + تا کسان که رو بکار
آیند چنین کنند + مارا در چنین روداری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت نبدن
و دیگران چه رسد فرمان بخط الورد در حالت نزع صادر شد سلام علیکم دلی من لذ بکم
پیری رسید و ضعف قوی شد قوت از اعضا رفت + یگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از
خود ندارم که کیستم و چه کاره ام + نفسی که بی ریا رفت افسوس آن باقی ماند + ملکداری و رعیت پروری
هیچ از من نیامد + عمر عزیز مفت رفت + خداوند در خانه دارم و در وستان زحسم تا بد
خود نمی بینم + حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی + و از استقبال توقع مغفرت

تب مفارقت کرد و جرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگرچه به بیجاپور رفت اما
نزدیک است + وآن عالیجاه از آن هم نزدیکتر + عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر + فرزند
زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم + نزدیک هندوستان رسیده لشکریان همه بدست و پاو
سراسیمه بحو من مضطرب + که از خداوند خود تنهائی گزیده در حالت اضطرابات و چون سیماب
بیقرار + نمی فهمند که صاحب نعمتی داریم + هیچ با خود نیاوردم و ثمره گناهان همراه میبرم
نمیدانم که در چه عقوبت گرفتار خواهم شد + هرچند نظر بر الطاف و رحمت امید قویست اما
بنظر اعمال و افعال تفکر نمیگذارند + چون از خود گذشتم دیگری کجا ماند + هرچه بادا باد کشتی در آب
انداختیم + صیانت بندگان اگرچه پروردگار خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم
ضرورست که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند + فرزند زاده بهادر را دعای آخرین بگویند
وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقیماند + بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن مالک دلها
خداست کوته اندیشی موجبات خرمان ناکامی ثمره ندارد + الوداع الوداع الوداع فرمان بنام
پادشاهزاده سوم سلطان محمد کام بخش که در وقت آخرین جان در فرمودند فرزند جگر بند من در عالم
اختیار هرچند برضاء الهی نصیحت کردم + و زیاده از امکان وصایا نمودم + چون خواست
الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید + حالا که از همه بیگانه میروم + بر بی بضاعتی شما رحم دارم
اما چه فائده عذاب و گناه هرچه کردم ثمره آن بر خود میبرم + عجب قدرتست که آمدم تنها و میروم
باین قافله + تب اگرچه از دوازده روز مرافقت داشت لیکن تاب نیاورده گذاشت هرجا
نظر میکنم بجز خدا نظر نمی آید اندیشه لشکریان و لشکر نظر رو بال آخرت موجب ملالت خاطر شد +
از خود خبر ندارم نسبت گناه بسیار کردم نمیدانم بچه عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان
اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم لازم است حفظ و احتیاط بندها

حسب طلب هر ضرور + عالیجاه هم نزدیک ست آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل
قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره باشند + شما او فرزندان
شما را بخدا می سپارم و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب است + بهادر شاه در جائیکه بود
هست + و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک بهندوستان آمده + و فرزندزاده بهادر در صوبه
گجرات + حیوة النساء خیری از روزگار ندیده ملول ست و اهوال بیگم دانا و دلپوری
والده شما در بیماری بامن بوده اراده رفاقت دارد + خانه زادان و مردمان حضور هرزه
گندم نما جو فروش اند باید برفق و مدارا و بی پروائی کار گرفت و پا باندازه روادار از
گلیم کشیده والسلام رقعه ۴ بنام شاهزاده محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم
شاه عالم بهادر + فرزندزاده بهادر + فتح ملک غازی و شکست او موجب مجرای
نمایان و تحسین فراوان شد + فوجداری لکهی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه جلدوی
حسن خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید باید که
بیش از بیش بر ملک گیری و قلع و قمع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوک
است توجه برگمارند + و منتظر حکم در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که
از شماست و با خود آفتاب است بنام ایم رقعه ۵ فرزندزاده بهادر + فرزندان فراجدان
برای اضافه محال دران و واقعه نگاران نمی نویسند آن فرزندزاده چرا تجویز بجا نمی نمایند
بلکه اگر دانند خدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقع نگار نماند
بیت چون غرض آمد هنر پوشیده شد + صد حجاب از دل بسوی دیده شد رقعه ۶ بنام
شاهزاده محمد بیدار بخت پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر + فرزندزاده بهادر رسن از
خان بعرض رسید + که هنگام بودن آن فرزندزاده در فتح پور خیره سران بر موضع دوهره

که جهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد باختند + و بیگم درین باب بآن بدذات
نوشت + و ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب بانگاشتند
وسوال وجوابی که میان هم واقع شده بچه معنی مخفی داشتند رقعه ۷ فرزندزاده بهادر
چون تماشای قلعه بتی شاه را که بیشتر گرفته اند گذرانیده آید این شکر رست + و آن
فرزند عالیجاه بنابر آنکه در سیاقت گرفته نشد + امّا فراموشی از عالیجاه وجهی ندارد
رقعه ۸ فرزندزاده بهادر + برای دفع امراض ظاهری ورفع مضرت سحر دعاکه
اجابت مقرون ترقّب نمایند جمیع فضلا وعلما متفق اللفظ اند که دم کردن سورهٔ جلا
وسورهٔ شفا بر آب وآشامیدن آن خیلی سریع الاثر است + واگرچه وزن کردن تمام
بدن خود با طلا ونقره ومس وغلات وروغن وغیره اجناس معمول ولات اهل اسلام
آنجا نیست الّا چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان ومساکین میرسد اعلی حضرت
هم در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده بهوزن ذات اقدس بمستحقان خیرات
میکردند اگر آن نور الابصار هم در سالی دوبار ودر هر یک مرتبه بهفت بار اجناس
جداگانه که در صدر تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده ایثار میکرده باشند + برای دفع بلیّات
روحانی وجسمانی خوب ومناسب بهت ضعف وفقر وعجز نادانسته + وردو مارا
هم دوا دانسته + الله شافی الله کافی الله صافی رقعه ۹ فرزندزاده عزیز + سودای
غایبانه جهت + منصب پادشاهی بدون خدمت وبودن در سایهٔ رایات عالیات نمیشود
فرزند عالیجاه هم این قسم نمیکنند + بحضور نفرستند یا نوکر خود کنند این سنت فیروز جنگ
ونصرت جنگ است آن نور الابصار را باین کار چه کار رباعی دوران بقا چو باد
صحرا بگذشت + تلخی وخوشی وزشت وزیبا بگذشت + پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد + بر گردن او

بماند و بر ما گذشت + آینده چنین تعمل نباید + رقعه ۸۰ فرزند زاده بهادر من این
زمان قحط الرجال و النساء کارها باستغنای قلب باید کرد نه بگفت و شنید مردمان
بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که غیبت و معصیت کشد ع دیوار گوش دارد فهمنده
بغیبان رقعه ۸۱ فرزند زاده بهادر + میان خان عالم مریض الظاهر و الباطن
نصرت جنگ مخالف است + راد لیپ را واسطه ساخته هر دو را موافق کرد در تالیف
دل نصرت جنگ کوشید سیادت ماب او به دیوان خود مقرر نمایند و برای سیر مانی بنگاله خان را
فرستاده شد رقعه ۸۲ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند باشند قلعه
ترکند و نولکند را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار روز
به سزاوار تحسین و آفرین بسیار است + و شمشیر خان شاهم بدر رفت نیست کار خوب از آدم
خوب می آید + ترکند را شمشیر گده موسوم کردم + یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن
خاصه حرص بیت المال عالمگیریست بیت کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع
نشد پر در نشد + رقعه ۸۳ فرزند زاده بهادر + دلجویی لشکریان خرد و اعظم فیروزی و نصرت
آن سعادت نهاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تمشیت این مهم
مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه بان عطیه کریمه حضرت صاحبقران
عرش آشیان است + هر چه بپاس تفضلات مفضل بیهمال بر آن ایجاد و ازدیاد توان نمود
شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه
اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فردا اگر بسیر چمن سیر و قدم برداری که ای بچه
رنگ خاسیر و د بهار از دست رقعه ۸۴ فرزند زاده بهادر + محله همراهان خود که
خان فیروز جنگ نموده زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد + از توپ و رهکله و بان

درام جنگی و جزایر و طهرنال و شترنال و گجنال و سواران با براق و اسپان و فیلان
با برگستوانهای براق و دیگر لوازمه طمطراق آنقدر که بایدکه بنماید ملاحظه شد چنانچه اکثری
ازان بسرکار والا درآید + شما که بمضاعف اوجی باسید چرا در باضنائع مکنید و بی مصرف
صرف مینمایید آنچه در کار بود ساختنش ضرورست و دیگر همه خود بسازیست رقعهٔ ۵
فرزندزادهٔ بهادر + عرضداشت بعینه از نظر گذشت + از دو حال خالی نیست یا ابنا
و اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن از هر دو شق آنچه اصلح باشد نگارند
رقعهٔ ۶ فرزندزادهٔ بهادر + آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسند که با قبال
ابد اتصال این بفرخنده شوارست تا باید چه رسد + همگی بمبای ن افضال بهمال ایزد متعال
نوشته باشند + که خُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیفًا واقع شده بیت ازخداوان خلاف دشمن و دوست
که دل هر دو در تصرف اوست + رقعهٔ ۷ بنام عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر
فرزندزادهٔ حافظ قرآن عظیم و قدیم + بعضی کارهای ملکی در پیش ست و شوق دیدن آن
نور چشم از حد بیشتر + باید که نظر بر کارهای سرکار والا شوق باکرده بمجرد صدور فرمان مرشد
قلی خان را بنیابت در آنجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه بادشاهی بحضور بحضور شود بل اگر
پیش از رسیدن فرمان کوچ کند اقرب بر رضا علتست رقعهٔ ۸ فرزندزادهٔ عظیم همچو من غافل
از خدا اکرم ظلم بر خلق که ودیعت خالق ست خوب نیست خاصه ابنا ملوک را از ارتکاب آن بسا ربید
مسائل حقیه اَلْمَوْتُ حَقٌّ وَالْبَعْثُ حَقٌّ وَالصِّرَاطُ حَقٌّ وَالْجَزَاءُ بِالسِّرِّ وَالْخَفِی حَقٌّ همواره منظور
نظر باید داشت + و هر شب خود را از رفتنها باید شمرد + تا بو نهال مراد از خاک انتظار خیزد
و گلها تمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد + این سودا حاصل از کجا آموختند نه جد شما
دارد نه پدر شما بهترست که دماغ ازین سودا بردار ازید + با خود شما را بهتر از دیگران میدانستم

و شندنی می انگاشتیم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۹ فرزندزاده عظیم القدر
ایشان که درباب تنخواه پرگنه سنگر پور بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم
نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از
فرزندزاده کرده اند مضایقه ندارد والا از سر چنین خیال خام درگذرند که بر
اخلاص و دوستی نمی افزاید بل آشوب پندار و غرور را باعث اند رقعه ۹ فرزندزاده عظیم
اگرچه احداثات تازه محال سری بدر و سرزانه وزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم
نمیشود که کدام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم اصلاح اندیشان جان و مال ندزرا
دشمن جانی و مالی و بدخواه جانی و مالی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که
صوبه زرخیز فرریز و همه چیز ارزان و فراوان عطا کرده رعیت پرور را سرمایه
دولت دنیوی و آخروی شمارند رقعه ۹ بنام امیرالامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد
یار وفادار محمد اسحق الله اطوار را در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق دارند روز تحریر که شنبه بیستم ربیع الاول
جال است تحاج نسبت وزیر با شنگر ظفراثر که در رکاب نصرت نصاب این نیازمند ترین اجفر
غزاسمه بود بمقابله نموده سزای کردار ناهنجار در کنار بنام او با خویش و ولد
از دست و زبان که بر آید کز عهده شکرش بدر آید تفصیل این فتح بزرگ بعد از این خواهد شد
جسونت سنگه نامرد بیش از جنگ و شب که نزدیک غنیم آمده منزل کردیم گریخته
بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین
باید که آن عضد الخلافه بمجرد اطلاع بر مضمون این منشور والا لوازم سرور و شادمانی
بتقدیم رسانیده بادای شکر منعم حقیقی قیام نماید و لضبط آن صوبه متعلقه او قرار
واقع پرداخته بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن حق ناشناس لعین

فرزند دوم و ما عنقریب باکبرآباد می آییم رقعه ۹۲ بنام عمدة الملک مدار المهام اسد خان
حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم بصدر الدین محمد خان صفوی
مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه الهی بخشیده باید که با آمدن او آن مزاجدان را
ازین قدر هم خبر باید گرفت که مبادا از شوم طبعی مجال تلبیس یابند و اهل مطلب نیز از
اسید او کار تصنیع نگشند رباعی هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد، آئینه خویش را جلا
خواهد داد، هر جا که شکسته بود دلش گیر بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد، این دو
بجانان این جا درنویسند که سوداگران ایسان و غیره استغاثه می نمایند و خبر صحیح است الظلم
ظلمات یوم القیامة از چه رو منظور نداشت و یاد نمود که قرب آن شه رگ است چرا که
از سخط الهی و غضب بادشاهی نترسد و انهار را راضی کند بیت حلم حق با تو مواساها
کند، چونکه از حد بگذرد رسوا کند، در خانه خود دیوان کرده می نشیند ع چند گوئی خانه
این خوان من، آن فدوی از نصرت جنگ پرسیده تطلبند که نگین مرد با مرحمت میشود
لیکن بنام خطاب خان نمیکنند اگر گوید بنصرت جنگ حفظ کنند و منقر کرده عنایت کنیم
فرد دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود، خطی به زر نوشته که این نیز بگذرد، فقیر یکه امروز
روح الله خان آورده بود دیدیم بطور اجلاف نه بشیوه اسلاف بر چنین کس بند سان
عبداللطیف قدس سره الشریف بیاد آمد، که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا آمده اید تا بشما
گفتیم ما دنیاداران غرق عصیانیم اگر لحظه هم بدین فقرای صاحب کمال مشغول بحق
نشویم حال ما چه باشد و بکجا رسد، گفتند بهی برای آنست که در ولایتها حال بزرگان بر روش
بزرگان ماضی نمانده اند، چون ایشان را به بند بد باطن تر شوید و این خوب نیست
نعوذ بالله منه آن فدوی بآن عزیز بگوید که حکم شده استغنا، توجه الله تعالی العظیم اکتفا

ربتبه الکریم هر جا که باشید اختیار دارد لیکن ازین باب او خود را از ملاقات بنازارد + وظیفه انچه مقرر شده خواهد رسید رقعه ۹۳ آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استغفا این کار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع استغفار نموده چون با خود خوب سنجید حیله سازی و کار پردازی نفس اماره بود + والا آرزو را کسی نمیتواند بند کرد فرد نفس اژدرهاست
این کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است + الحمد لله که از دو امر یکرا او راضی نیستم + سیما بنقصان راضی بودن از نفس کشت آن فدوی با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعا خیریت و عافیت و رهائی از بند نفس بکنانید خود هم سید صالح و کریم النفس است اگر بخضوع قلب گنجایش دارد اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که عتیق الله خان بحال شده درو شروط بسیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند + دوم آنکه برای احدی ظلم نرود و دهی ویران نگردد + سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی و از امن پر سازد که مسافرین و مترددین و تاجر و بیوپاری بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و بعمل آورده باشد سند بدهد والا لا + خلیفه ثانی امیر المومنین عمر رضی الله عنه در خلافت خود هر گاه امیر یا حاکمی میکردند عهدنامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درگاه ندارد تا مردم بی تکلف احتیاج خود باو رفع توانند نمود + دوم آنکه اوقات خود صرف بکار خلق خدا دارد + سوم آنکه مرکوب اختیار نکند + چهارم چیز برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال قوت خود نماید ثانیا اگر بنا بر کبر سن یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جایز ندارد پنجم همت مصروف بعدل دارد و در فیصل قضایا رعایت قبیله داری و آشنائی منظور نکند + و دیگر هم

مروط بسیار در کتب تواریخ و سِیَر مرقوم است ما که سیر و انشا نیم باید که بقدر رطافت جهد
بکو شیم اللّٰهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی آل النبی الکریم رقعه ۹۵ آن فدوی معظم خان
وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برار خصت بار داد
تا صواب اکبرآباد که بامید امداد ابرانی غول بیابانی در ساحت قریب قندهار مقیم
شده باشاره والی آنجا بطرفی بمیرد و انتظار قضیهٔ نامرضیه می کشند فرموده آید
قطعه نرفت از دلم قول آن کاسه گر + که میگفت با کاسهٔ پر خطر + ندانم که سنگ سپهر قضا +
تر اشکند بشتر یا مرا + تدبیرش غیر از یک بسر خود را گذاشتن در کابل با فوج بزرگ محمد
معز الدین بهادر و داشتن بملتان باسامان سترگ تا انفصال مقدمه یعنی رفتن آن جانی
راضی بودن بصلح و تقسیم ملک نیست بطریق وصایا گفته میشود که بسیار نامداران
داعیه بافروختن نائره قتال و دولت راحت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان به بدامت
داده اند یکی از آنجمله دارا شکوه بودند + اگر نصایح اعلی حضرت می شنید چرا و زید بدید
حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی بمیگذارد + که دمی چند با آسایش برآرد + اللّٰهم اصلح
امة محمد وارحم امة محمد صلی اللّٰه علیه وآله فی الاول والآخر والسلام رقعه ۹۶ فر
فرستاده امجد خان منضمن اعتذار ایشان نواسهٔ امیر الامرا و پسر محمد مظفر بخش پیش ازین
فدوی فرستاده شد محمد یار خان هیچمن از خدا غافل حسب الحکم در باب نمودن معتقد ان
دار الخلافه و آینده تغافل نکردن درچنین امور ضروری دنیوی که فی الحقیقت بنیت
به نگارد و فرمان هم سنفر ستم اگرچه در کار نیست فرد چیستی دارد و عالمی در نظر است دیگر
معلم و کتابت باید + از نوشتهٔ عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم کسان خود را در شاهراه بطریق
چوکی نشانده چه معنی دارد + باآنکه افراد وقایع پیش او میرسد + عجب که این معنی بغرض نا

نرسانیده شاید دماغ یاری نداده باشد اگر در کار ما رسائی نیست جمعی در مقدمات
بادشاه که منوته درگاه الهی ست در می آید یاد بنویسید که این بد خانگی را که در راه چیده ست
بر دارد و الا بر داشته خواهد شد استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه بیت
بس کنیم و زیرکان را این بس ست بانگ زد کر هم اگر در ده کس ست انگشتری نگین نقره
که شب برای قلیچ خان علیحده شده ساده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خط او چنین
قلیچ خان ست بداروغه جواهر خانه بگوید که مهرکن طلبیده تمام خط او کنده بجان بور
رساند رقعه ۹ خطیکه روح الله خان بان فدوی فرستاده بود با طومار بمطالعه در آمد
اما صورت تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود بنظر رسید و امید عنایت بحالی کمی عبد الله خان کرده
بی آنکه کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب دارد لیکن خواندن کورنش بر سر کار رسته عرض او
مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از و کار دستگیر دیها این عنایت
گرانی نکند و کاریکه برای او دلپیت در خواست کرده اگر پیش از رسیدن او و این قلیچور ا
بیگرفت در جلدوی آن چنین بر عنایت دا حالا که خود رسیده دلپیت را چه رو ماند گر بخاطر
او با لفضل محض رقعه ۹ امیر خان ذالی ندر بدیر فرستاده چنانکه اکثر جرابنالع
بر آمد بنویسید که زود نود وار رسال میداشته باشد اگر چه در کار نیست فرد حرص قانع
نیست بیدل ورنه اسباب معاش آنچه ما در کار داریم اکثری در کار نیست رقعه ۹
آن فدوی را عزا آنکه میر خان در گذشت اگر چه ما را هم باید گذشت ع تا نفس باقیست راه زندگی
هموار نیست آن فدوی به دیوان السلطنت لاهور که برادر او ست بنویسید اموال آن مرحوم
تمام که نقد و قطعی و دامی و درمی بلکه بر کاه فرو گذاشت نشود ضبط نماید و از خراج نیز بقید
هر چه تمام تر خبر گرفته و از تتبعه و تحقه باشد و هم استفسار کرده جاهر باید در قید خود آرد که این

حق عباد است چه شخصی را که خلیفهٔ وقت بصلاح یا بفساد رعایا افزون از حد جمع نماید حق
مومنین پامال کرده باشد + در ایام حیات او برای پاس خاطرش این معصیت بخود گرفته بودیم اکنون
چرا بار نگیریم بیت گفتگو بسیار شد خامش شدم + مسئله بسیار گفتم دم زدم رقعهٔ ۹۹ محمد خان
صدی اضافه مرحمت شده آن فدوی به بخشی الملک حکم رساند که در دیوان سلطانی
بگذرانند و مخلص خان در باب اعانت دیوان بناظم خواهد نوشت + و مکرم خان برابر
کردنیست خواهد کرد رقعهٔ ۱۰۰ اسریح یمنی به پسر محمد امین خان آن ندیم بصاحب جمع جواهرخانه
حکم رساند که دو سه یا بقیمت مناسب آخر روز به نظر بگذراند اگرچه ضابطه نیست که هیچ
بشخصیکه از چهار هزاری منصب کم داشته باشد عنایت شود اما چون ملتفت برای
دلخوشی او چنین عطا مضایقه ندارد + اعلی حضرت هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده
بودند وقتیکه بسن تمیز رسیده و بزرگ شد از بستن آن نهی فرمودند رقعهٔ ۱۰۱ فدوی رکاب
حسن علیخان با فرزندزادهٔ محمد معزالدین بهادر بیهودگی نمود بی اجازت برخاسته
چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود
بیت کند تحمل بسیار مرد را بقیدر کمان چو تنگ کشیدن ز هر کباده شود + اعوذ بالله من شرور انفسنا
و من سیآت اعمالنا رقعهٔ ۱۰۲ آشنائی که فرزند ارشد بابن فدوی اخلاص سوند نوشته بودند
بمطالعه در آمد + برای تتمهٔ جاگیر جهت اختر که بسیار دوست میدارند التماس کرده اند
محال آن تجویز باید کرد و جهت تسلی چیزی بایشان نوشت رقعهٔ ۱۰۳ آن فدوی بخاطر خود
بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب باشد + اول آنکه ضعف الوس شکست
دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب و زبان دیده گو + با روح الله خان همراه داده بودیم با خان
مذکور همچو سلوک میکرد که گویا او تعینهٔ اوست + با وجود آدمیت ارادت و کم نفسی جمعیت خود

وتاکید حضور درباب اطاعت بافخان مسطور چنان حرفهای تلخ وتند مسگفت که او پیش
مردم خجل وسبک شد چنین کس که سه‌هزاری شده وخطاب بهادری یافته بجا دور دو
رود باشد شاه بهادر باخبر وهوشیار باشند نیز باید دید که خواهد کرد اگر خاطر آن مخلص
ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در رکاب اولیست رقعه ۵۱
فدوی با اخلاص بانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که مهیمن پور جلالی
مقرر شده وطلب سپاه بسیار شده جائیکه این قدر مناصب با مناصب و مواجب
مواجب آن حفظه لیاقت مردم مقرر شود و انتهره انعامات و رعایات بجا بظهور رسد
چرا نباشد که حافظ قرآن اند و فاضل متقیران ولا تبذر تبذیرا هم یاد ندارند و تفسیر این
گاهی سهواً هم نمی خوانند بیت چشم باز و گوش باز و این دکا خیره ام در چشم
بندی خدا دیوان هم مجهولست و کشمیر وطن فکری باید کرد و دیوانی تجویز شود والسلام
بدیست رقعه ۱۰ فدوی با اخلاص شیخ ابوالوفا عرض کرد که اسباب نماز خانه مستعمل و فرسوده
شده و دیگر کارخانجات طیار باو همین کارخانه طیار داشتنی هند رسی شود از سلیمان بعید است
نجا نسان و دو حکیم رساند که هر دو کار باشد با ظهار داغه و سر انجام نماید مصرعه حیف صد حیف که ما دیر
خبر دار شدیم رقعه ۱۱ فقیر شیعه بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که ایهم
بریا باشد واکثر اقوال و افعال او که یکی از انهار دفتوح ست خلاف شرع بود خلیفه
وقت امین بیت المال ست هر چه بکسی بدهد بر وحلالست و اگر از محصول جزیه
که بفتوای علمای ملت و مشورت امرا شریک ملک و دولت برا خود اختیار نموده
آنرا صرف خاص قرار داده باشد مروت گند نیز حلال خاصه بدرویش بردن چه طور
حرام توان گفت و جهش بهم رسد اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم

منقول خود کند و الا همچو متبدعان را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه
باید کرد + سلطان محمود غفر الله له در شکست مذهبان و متبدعان را در مجلس را همینداد
بل در ولایت خود جا نمیداد و تا دیگران آنها را الصبور فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان نیز
مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۱۰۸
فدوی با اخلاص کلیه فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت رخصت خان مذکور سید التسلیم
که صحبت این فضول با بادشاهزاده بر آر نخواهد آمد اما چه کنیم بار را الطبور ما نمیگذارند و در
ادای مطلب خود آرام میکنند + باری با تصدی ذات فتح الله خان و سپه سالار
باایمان کم باید کرد و سیاهه کمی با ظرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم داد + و
حسب الحکم با این زیاده گو نوشت که تنگحالی همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود رنجیده کنند
و بالقابت خدمت فروشی که وضع سفله رویان رسم مردان جان بناموس ده + همین بود
و تبعیت بزرگان نمایند بایستی با این وسیله بزرگ رضای ما بدست آوردی بالتماس
ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی ما فات کند خوبست این ارشاد و درحق او بید
بپادشاهزاده عرضداشت کنند این قلعه هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود تا فلک
سنت با شیطان همبا هور بخان فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار سر جنگ بتاکید
نویسید که بیش از دست برد دست جبارتش بندع مرد آخرین مبارک بنده است
رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن نیامد
ناکرده کارست و بیهوده گفتار + تعلیم باید کرد و کمی مراتب تنبیه شود + اگرچه من خود
تربیت طلبم مصرعه پیرم و سرگشته و گم کرده راه + ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا
کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده گر بهر عافیت اینجا رسد دیگر با ملک بی ملک دیده

مراتب آوازبخشی نوسیانده بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا بکی منصب هوش آن
بیهوشش افزوده آید فرد باید نواخت فرق خزان را بچوبدست + بیرون نهند چون
قدم کجروی زراه + زبردست خان سپاهیست و در کار پادشاهی به از پدر در دار السلطنت
لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته
حسب الحکم متضمن تحسین و آفرین بر نگارد و خلعت مهربانی برا و علیحده بکنابدع که مرد
خوشدل کند کار بیش + رقعه ۱۱۰ فدوی با اخلاص + کام بخش معامله نافهم را بخانه
محمد اعظم شاه باید برد و استفسار نموده با هم صفا داد مصرعه دنیا نه متاعیست که ارزد
بنزاعی رقعه ۱۱۱ مقرب خان که بتسخیر پرناله مامور شده حسب الحکم در باب دستگیر کردن زمیندار
او باید نوشت و تاکید زد و در قتن خان مذکور بر سرش در نیوقت که آن سیه مست باده
غرور جریده از راهبری بنا بر نزاع با قوم برگی بقلعه کهلنه رفته بود تر قیم نمود + غالب
دست یابد و آن بیراه رو مسلم آزار را باید مکافات کند + استغفر الله او چه کند پر میکند
حق میکند و بجزای کردار رسانند + رقعه ۱۱۲ آن فدوی فردا باغ برود و گلدسته تفریح
بدست آرد + مردم چوکی امروز چه از سایر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود در راستی رضا
خاطر او کوشیده سرور بر سرور خواهند افزود مصرعه چون از و گشتی همه چیز از تو گشت +
رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه + عالیجاه آمده اند محمد کام بخش را برای استقبال باید رفت
و با مراکه اسامی آنها بالمشافه فرموده شد نیز حکم رسانند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه + مخلص خان
بیمارست برای عیادت آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال پرسید + این مردم غنیمت اند
سلیقه عرض اعلی حضرت را بسیار خوش می آید + حیف است که جوهر دیانت و فدویت
چنانچه باید دارد خدا استفاده دلپسرش امروز زیاده کجاست و در چه کار او را طلب نموده بگذا

و تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود نشود فراموش کند لتهنّد قاسم خان در باب فتح
قلعهٔ جنجی که بادشاه زاده محمد کام بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده شد
باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن آن فدوی ست دم دنیا برای اغراض نفسانی
چه چیزها که نمیگویند و چه شکستها که برای درستی کار خود نمی بندند + اگر گرفتن رانای بیجاپور
کشایش قلعه از و تواند شد چه بهتر زین الامرا خان هم گفته عمل ست بد نسبت باشد +
رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه + فردا ملازمت بادشاهزادهٔ شاه عالم بهادر مقررست بخشی الملک
و مردم دیگر را با افواج خودها برای استقبال باید رفت و بآیین گزین آورده چشم ما روشن
ساخت بیت خوشا وقتی و خرم روزگاری + که یاری برخورد از وصل یاری رقعه ۱۱۶
فدوی با اخلاص + دستخط دیوان بر عرضیکه عین باشد در کار نیست + این عین علت
را از میان باید برداشت + سیم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند + با اعتقاد ما که
پروانه نزاده ست + قولیست مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران
مزید کرد تا باین غایت رسید + ابراهیم خان را تا انفصال قضیهٔ قاضی و دیگر مردم کشمیر
نمیشود بجائی کمی معلوم مصرعه کلوخ انداز را پاداش سنگست + الحمد لله جنجی فتح شد و
رانای مردود گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما با غماض کهنه عملان از
دست رفت و چندی دیگر دکان سردشدنی شان گرم ماند + با آنها باید گفت که
بجور بید دنیا را میش زآنکه شمارا بجورد رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه + این قدر بنگ گرفتن
یار علی بیگ خود را از چه راهست + نهی این امر در شرع نیامده و مرتبهٔ ولایت دندارد
چرا بر گلو او اشتر بوا عمل نمیکند و یار او خود را از بار نزد مردم نمی آرد آدمی باید که مقبول
هر قوم باشد اما او هم چه کند که اینهم باختیار خود نیست قهر و نعمت و دولت نه و بار نیست و +

تا نه بخشد خدای بخشنده + اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن و
دولتخانهٔ دار الخلافه از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفائی آبگینها و حیاض و جوی
نهالان و انهار توجه مفرط بود تا ایام اقامت دار الخلافه این فرنیز بر سبیل نظر
میکرد اگر محمد یار خان همیشه خود رفته در نزهت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر
حالا میباید هر روز یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید تربیت و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بود
کیفیات جمیع باغات و عمارات قلعه مبارک و صاحب آباد و اعز آباد و نور بار گاهی
و سهرند بار که تعلق بهمشیرهٔ عزیز القدر دارد و غیر بالقید اثمار و اشجار از وقت بیرون
آمدن این فقیر تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده برنگار دل نقشه بفرستد و کیفیت باغ
انگوری و دیگر باغات پائین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات
مسموع نموده عرضداشت کنند که تا حقایق با حسن وجوه معلوم شود و زبان صورت و شکست
ریخت برابر شیم داده آید + افسوس که تعمیر خرابهٔ دل نکردیم و همچو اطفال عمر به لهو و لعب
باختیم شعر صرفت العمر فی لهو و لعب + فآه ثم آه ثم آها + رباعی افسوس که عمر
رفت و هوشیاری نیست + بر داغ امید خویشتن داری نیست + گفتیم که چو پیر
شوم روز بود + هیهات که روز رفت و بیداری نیست + قید مدعی که خلاف شریعت بکار آرد
این پیر رهائی باید داد و بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل دهد و
سیل بر کسی نرود + الحمد لله که قاضی با متدین سنت صالح و متقی حشیم بر این آن ندارد
و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد + ارضوا بالحکم القاضی شجاعت خان
ناظم صوبهٔ احمد آباد باضافهٔ هزاری هزار سوار سرفراز شده باد و باید نوشت خود اینقدر
که دیده جنبیت + کارگی هنوز درست + اگرچه در کار پادشاهی همین قسم فدوی

جان فشانیست و در تنبیه مفسدان و استمالت زمینداران همچنین سعی جا بعنایات و کرم
هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبهٔ بلندتر ازین مرتقی خواهد گشت نظم نردبان این جهان ما و منیست
عاقبت زین نردبان افتادنیست هر که بالاتر رود ابله‌تر است کاستخوانش خردتر خواهد شکست
رقعه ۱۱۸ شجاعت خان درگذشت انا لله و انا الیه راجعون آدم کاردان بعد وی
در گجرات عمل درست داشت صوبه‌داری جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه
کس بجای خود سنجیده عرض نمود عالیجاه هم رغبت دارند اگر بادشاهزادگی را کار نفرمایند
و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الیه الارشاد و در مقدمهٔ
بهتر از خیراندیش خان دیگر کسی نیست اما گویند که چشمانش از کار رفته بار او را باید دیگری را
مقرر نمایند عتیق الله خان هم بد نیست مقدمهٔ ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان
خوب نوشته و مآل اندیشی را دخل نداده بیت حیف برین دانش و آیین او کور شده
دیدهٔ حق بین او در باب دینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و ازینجاست
که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید کرد که اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در قضا
قضایا اصلا کوتاه نرود اعتبار جهت غالب را منظور ندارد ازین قسم هر دو هم بتغییر هم کم نبود
و درین وقت که ایمان ضعیف و شیطان قوی است خود کجا رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام ابراهیم
خان تا خیر بسیار می رود هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود حلم تا کجا با
برباد میکند حق ست ع راست ناید خواجگی با بندگی رقعه ۱۲۰ روح الله خان در جواب
صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سررشتهٔ کیفیات
پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدنیت ضبط شده
دریافته بعرض رسانند آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر

قرار یابد پروانه بدبه هنگام ضرور جنس توپخانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بقدر
باید نوشت و سزاوار تعیین نمود که بیلداران با خزانه باور سانند و تستان فرزند بهادر
که بخان مذکور نوشته اند حواله وکیل یا بدکرد یا درخط خود منطوی نموده باید فرستاد بل حرف
اخیر بعضی باین فرد از ان جماعت بست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشند آن همه فرو
برای آوردن مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی نباشند برای او فهمیده عرض میکرده
باشد فرد از اختلاط چپیان بیگانه کی شود خویش + هر چند جامه تنگ است چسبیده بدن نگردد
رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهر استعدادان برابر دن توپخانه بتعیین ساخته روح الله خان
را در عین کار سرد نموده + اگرچه آن هم کار پادشاهیست اما بخان مذکور نگار که تا فتح
قلعه توپچیان را بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاوار آنها معتبر نشمارد و طرح قلعه
مورچال فرستاده او بنظر در آمد + سمتی که برای مورچال مقرر کرده اخوبست و بجهتین
وجوه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف ظاهرا زمین
سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب بر پا کرد تا از انقادم
ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد + و نزدوی این عقده کشایش
یابد + فرمان درین ماده می فرستیم و آنچه باید بدستخط خود بتزید تاکید مینویسیم بیت باید ها
چنین شاخ شاخ + نداریم چشم کشایش فراخ + استغفر الله استغفر الله + رقعه ۱۲۲
از افواه فرستاده سوانح نگار کشتگر فرزندزاده بهادر معلوم شد که شکر الله خان باوجود نزدیک
نمودار شدن ضمیم شرب خمر مشغول مانده و خود سوار نکرده کسان را به تنبیه آنها فرستاد و
نقیب بخانه نوازش خان رفته از شام تا بامداد بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده
با امتناع محترز و متنبع نمیگردد و برین ممنوع قصد اصرار دارد + از انجا که سوانح نگاران

برای اغراض نفسانی خبرهای بسیار بر خانه‌زادان تربیت کرده ما بندند باید این
فدوی بدیوان برنگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد و
رقعه ۱۲۳ بفتح الله خان نویسد که حسن خدمت مفصل از عرائض معلوم شده موجب
نیکو خدمتی گشت اما برین جانفشانی را بخدمت فدوی مبتدل نکند + و به آزرده کردن
سرگروه مارا سرگران نماید رقعه ۱۲۴ مستمند خان فرد که مشعر خرابی جاگیر خود بسبب
چهاولی دزدان بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد + التماس مامور شدن بهمور خان بگوشمالی
آن گروه شقاوت نشان کرده است + حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید نگاشت که چون
غنیم بسیار است خلف الصدق خود را بجمعیت شایسته بآن طرف بفرستد رقعه ۱۲۵
سید سعد الله مکرر خطوط بما فرستاده در اظهار خیرهای بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت را
تغییر باید کرد + و خلف حکیم اشرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده باضافه یومیه
قوت دل بخشید + بسید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفحوای
آیه کریمه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الآیه در حقیقت ظالمند دخل نموده باشد
هرچه این طائفه بر غیر ظالم باشند بر نفس خود ظالمند + در هر ورق مستدعی بودن
بدعای موت فی الله وا نموده اند حقیقت فی نفسه الموت حیوة + این نیاز مند درگاه
بی نیاز هم همیشه این آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولیی فی الدنیا
والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین + رو دارد و در معنی ملتقی قبل القایه الانبیاء
اجمعین صورتها بجا می آرد + اگرچه فضلای حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه باید
تشفی نمیشود و آن معرفت آگاه بر تحقیق خود برنگارد والسلام رقعه ۱۲۶ تیر رسیدن
بقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بخت بدگو که محمد کام بخش خود آن فدوی را معلوم شده باشد

تنبیه آن وحد اگر دن پادشاهزاده نادان ضرور بود کریم و بر سر آن بئس القرین الخ
آورد نی بود آوردیم وَمَن یَکُنِ الشَّیطَانُ لَهُ قَرِیناً فَسَاءَ قَرِیناً فرد صحبت سفله چوا
تا نقصان + گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه + شومی صحبتی او پادشاهزاده هم
گمراه شد + چند حیله گرد خیمه اش به پا قداری باید نشاند و از حال او خبر باید داد رقعه ۱۲۷
خانجهان بهادر با این جستی اول شلی کمنه عمالان درین مهم سستی پیش گرفت برگاه
حضور تاکید شدید شد خواست که تلافی ملاقات نماید نتوانست اینهمه خرابی بی اخلاقی
چون نباشد که بدتر ازین عمل زشت عملی دیگر نیست اِنَّ المُنَافِقِینَ فِی الدَّرکِ الاَسفَلِ
مِنَ النَّارِ چیزی برای تسلی او باید نوشت و ایمائی ازین مقوله هم کرد تا چشم و اشود
تنبیه پیدا گردد + اگرچه ممکن نیست که دشمن باطن قوی نیست اَعدَی عَدُوِّکَ نَفسُکَ بَین
جَنبَیک کی بطور خود بگذارد که این کس گوش حق و حقیقت دارد + الهی نشد بنفس ان
ناز در بیعت او میران نظم مهربانی دیده و آن لطف نخست + آنکه کردی گم با بیرا با زجست
هم دعا از تو اجابت هم ز تو + ایمنی از تو مهابت هم ز تو رقعه ۱۲۸ امیر الامرا در بُگذاز
مردم عدیم همین یک کس مانده بود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیهِ رَاجِعُونَ + مطالبه هم وارد دیوان بود
التصوبر اخلیط احوال باید نوشت که بتقید تمام بضبط آرند و از مردم او زیور و گر فتگی هر قسم
آنچه مبلغها پادشاهی بگیرند و دیوان جوم را فهمیده میگویند بشرط نیکو خدمتی رعایتها
کرده خواهد شد + و حقیقت پسران مغفور بعرض باید رسانید دیگر هم درین باب گفته ایم اما
بگمان رعایت قبیله دار او نوبت ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که بروی مرضیه خود
براستی و درستی ظاهر خواهد کرد امان الله خان هم برای آنکه کار ربذ نیست متعین باید کرد و حرمت نعمت
رسانند که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر نسبت او بعمل می باید رقعه ۱۲۹ این کار

یوسف خان مقرر شده مجوز آن مخلص هم خوبست امّا سابهیت حقیقت عملداری او
معلوم نیست بر آنفدوی هرچه منکشف باشد عرض نماید + برای دیوانی برهانپور شخصی
دیانت وار مطلوبست الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ کرم خان درچه کارست با وجود استطاعت
زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت
مردانه بود + حج زیارت کردن خانه بود + اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزند
زاده بهادر باید گرفت امّا مبشر وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشند
والسلام رقعه ۱۳۲ مرشد قلیخان ضابطست و خالی زندین هم نیست این کار اگر باو
گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بهرسد + مقدمه که بر فضل علیخان
گذشت آن قدیم الخدمت شنیده باشد فوجی برای تنبیه قزلباشان او باش تعین باید
خان بهادر حمید چه طورست این عاصی میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه
نشود امّا از انجا که ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست نمی آید بعضی
جاها احکام موافق آنوقت بغلبه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله بپرسد الحمد لله که
نیت خود بخیرست شاید که بگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیح ست و بسر حدلوا ر رسید رقعه ۱۳۳
خواجه عبدالرحیم رحلت کرد دیندار متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده
بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوش طرح ست در جواب عرض کرد که نام این
به از طرح ست پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودم که در سرکار والاهم سه چهار همین
طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده نذر کرد عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر
در سرکار اشرف باشد و رفته آداب بجا آورد + احوال پسران او معروض دارد یا
بعنایات الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعه ۱۳۴

خانجهان بهادر درگذشت انا لله وانا الیه راجعون + سبحان الله آدمی چه قدر زعم
و نفس تا کجا بر و غالب درین ایام صوبه داری دکن میخواست و بچه دل گرمی آرزوی این
سپاه گری کار نفس بدتر ازین ست نظم کشتن این کار عقل و هوش نیست + شیر باطن
سخره خرگوش نیست + عالمی را لقمه کرد و درکشید + معده اش نعره زنان هل من مزید +
دوزخ ست این نفس دوزخ اژدهاست + کو بدریاها نگردد کم و کاست + هفت دریا
را در آشامد هنوز + کم نگردد سوزش این خلق سوز + سنگها و کافران سنگدل + اندر آیند اندران
خوار و مجل + هم نگردد ساکن از چندین غذا + تا ز حق آید مراو را این ندا + سیر گشتی سیر گوید نی
هنوز + اینت آتش اینت تابش اینت سوز + حق قدم بر وی نهد از لامکان + آنگه او
ساکن شود از کن فکان + چونکه جزو دوزخ ست این نفس ما + طبع کل دارد همیشه جزوها
این قدم حق را بود کو را کشد + غیر حق خود کی کمان او را کشد + قوتی خواهم ز حق دریا شگاف
تا بسوزن بر کنم این کوه قاف + او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روز
رهائی بخشند بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ با کن
فراجدان فرستاده بود بمطالعه در آمد + برای داود خان نوشته است و در واقعها
خدمتگاری خود نموده باید نوشت و تا فتح قلعه امیدوار داشت + بعد ازان شاید که
بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود درمیان خود امکان ندارد + دیگر برای مصالح
قلعه گیری تربیت خان حکم رسانند که هر چه ضروری باشد بفرستد و بقلعه داران آنطرف
زینهار دگه آلات توپخانه از خزائن و رام جنگی و گوله و باروت به لشکر خان نصرت جنگ بدهند
الحکم لله الواحد القهار و بفعل الله ما یشاء + رقعه ۱۳۶ از عرضیه سپهدار خان واضح شد که نبی مهاد
بشر رسید الحمد لله و لله الشکر علی ذلک خوش خبر رسوند تا بنیان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و فیل اسال کرده و برادر ...

اضافه تجویز نموده اور ا ازین فرده سر و رساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد
باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر بر آورده ام
دو زنجیر از ان میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع
با علاقه هم عنایت شده از جواهر خان خبر بگیر در رقعه ۱۳۸ سوانح نگار زبردست خان در
باب چند میرک چیزها نوشته اند اصلی دار دیانه او خود را در اصحاب تندشین میکشد از عنا الله جان
بپرسد + از صالح خان صوبه دار اکبر آباد خوب انجام شده است + گوپال سنگه را هم در باب
امانت او باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت مصرعه چنارها بکجا عیب منقلب
پوشند رقعه ۱۳۹ هنگامه که بر اهتمام خان مرحوم گذشت از غفلت همین مردم سست
رو باید داد دل پشت و کمر آنها بچوب ای توجهی باید شکست هیچ آدم متدین خبر دار رگی بهم رسید
اسباب انچه چنان بهم کرده اصطبل را نحوئی رونق داده بود که ملفتین راست آید اللهم اغفره وارحمه
وانت خیر الراحمین بسیف خان در باب تنبیه مفسدان تاکید نویسد اسیا عدت هم مرحمت شده محل
انتظار نمانده الاهم فالاهم رقعه ۱۴۰ همین پور خلافت برای اضافه بیجا رهین نوشته اند طاهرا
سواران رفیع القدر زیاده اند زیاده اند برابر باید کرد و افزونی ذات خرد بر بزرگ صوبه نمی نماید و
بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضوخان و هند و صحبت بر ار نیست
ندا آن خصمان اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بهند و باید نوشت رقعه ۱۴۱ روح الله خان
با آن وضع زرها ادا کرد این بیسر قرضها الدار میخواهد باین روش زر جرمانه سهم کند غلط است زر از
جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار را در حضور استعداد ادای آن نباشد وکیل را نشانده همین وقت
مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرفیهای رانصیب این پای باقی نکنند + اعلی حضرت طاب ثراه
برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فورا حیلهای شریر شدید تعین نموده زرها را بمعرض وصول

درمی آوردند یاد داریم که روزی از جعفر خان ورا آغا بیگه بمنصب وزارت سرفرازی
داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها گرفته بودند + خان مذکور از داروغه غسلخانه که
تحصیل زرهای جرمانه هم باو تعلق داشت بدشده در ایذا و اضرار او کمر بست آنحضرت
برادر نامهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان با هم صفا دهد و داروغه را از خان مذکور
دو تا له بدهانند رقعه ۱۴۲ پیشکار صدر الصدور مستحقین را مکرر بحضور می آرد دیگر غرضی درمیان
دارد منع کنند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳ امروز تربیت خان برای دو سه سنگباشی که
درین یورش تردد کرده بودند عرضنمود که دو سه سرپیچ مرصع عنایت شود بخان مذکور باید گفت
با آنکه عمر در خانه زاد بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این جماعت درین عرصه
نیستند که چنین عنایت در بارهٔ ایشان بظهور رسد حیف بر خاطر او و دلگرمی کار بادشاهی
مرحمت شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد و التایید + اما آینده در حق سنگباشیان
چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار بادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت بادشاهی
بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن اسپ بکار سرکار
والا بعطای اسپ از او دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت
است زریکه برای استحکام قلعجات گرفته است از خارج بسمع رسیده که از روی حساب
بکسی نداده سوانح نگار را زبان نگارش میکند و او را خود برای همین مقرر نموده اند این جماعت
با غراض نفسانی کارهای عمده بادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه نموده در تحریر اخبار
تجاهل مینمایند قلعچه‌های مستحکم بستن مفسدان زرگ و نگاهداشتن علیسوی خان
از چه راه + اگر از اول خبر میشد هرگز تا باینجا نمیرسید بعد عزل جاگیر این بر آورده بر بان لشکرخان
که از بی جاگیری نالش دارد باید داد و ظاهر لشکرخان مذکور حسب الحکم متعهد بدیا باید بود

که این صورت چرا با نیمعنے بوقوع آمد وبچه رومال کار بند نظر نداشت طلب احشام که
نخواهد رسید وغله در قلعجات نخواهد بود و دزدان بران نامردان غالب خواهند آمد آنوقت
شما کجا خواهید بود و قابوچیان اگر طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمت ست و میدانم که
این خیال محال چه امکان دارد جهت غرض خویش کارها و لینعمت که فی الحقیقت کار
خداست برهم نمودن و زندگی دو روزه حق مردم مجاهد پامال کردن که در ضمن آن تقویت
کفار خسران مآل ست آئین کدام مومن نمک حلال ست + بهر حال قبض الوصول طلب از
تمامی احشام گرفته بفرستد + و در صورت خلاف آن سزا خائنان و معاونان بدنیان
برخود لازم داند که وان الله لا یهدی کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دست بستی مجوز
عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مصرعه هر چیز که در کان نمک رفت
نمک شد + قوت مقاومت هم نبوده چه کند ناچارست اما اگر چنین بود چرا بر جا نماند
اگر تنخواه نمیداد و نداند خود میرفتند با وهم از طرف خود تاکیدی نویسد رقعه ۱۴۶ مهابت خان
حیدرآبادی ظاهر در لاهور در گذشت وغیر از نبیره که پدرش بحضور بدر رحلت کرده ورثه دیگر
ندارد + بدیوان صوبه تا انجا بنگارد که اموال او بهوشیاری و دیانت وارث تمام ضبط نمایند که
بیت المال حق عباد خلیفه اند نوکران گماشتهای خلیفه اند خزینه مستحقین و ضعفا دیگران را
دران نصیبه چه + رقعه ۱۴۷ رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده بحضور آمده بود و دامن جامه اتقدر
دراز داشت که بنظر نمی آمد مجرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل ور کنند + الغرض
با و بگوید که دامن بدستوریکه در حضور مقرر ست همانقدر داشته باشد والا قدم در غسلخانه نگذارد +
مرد را باید که الفت بالباس ساده پرکار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و بهمانها زیبد و جرمهای
دیگر هم مناسب انتقام بطریق موعظت بگوشش باید خواند رقعه ۱۴۸ اباکه بان نیخورم این کارخانه هم

رنگے دیگر گرفت و آبدارخانه هم آب و تاب نیست هوشیار و جزرسی بدار و غهای آن نیست
که همه و همه جا کارخانجات عهده خود به تزک آراسته دارند تا وقت کار بجز آنها ظاهر
شود و لفاشت مزاج و پاکیزگی طبع آنها برما هویدا گردد و همه مردم بینندگان شان
و دولت خدا داد ما معلوم کنند و رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان بنیان بیکردن همیان
همیات دعوی فقر و اینهمه سباجات خقا بحیاب و ناصواب و رب الارباب عاقل خان
جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافه به مهابت خان صادر شده خوب
نوشته نوکر هیچ باید الشکر لله والمنه رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبدالرحمن در لند
برای دیوانی اما چند اسم نوشته بفرستد که خدمت کرده باشند رگهناته سعدالله خانی در اینجا نیک
رانق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا کسبی باید فرمود که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی
داشته باشند علیل غرض رقعه ۱۵۰ الفدوی مدار المهام حسب الحکم قضا جریان بفرزند عالیجاه
قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم خود را برآمده به فهم و ذکا
رسا دارید مختار بید حالا با فضائل خان میر دیگر نماند عنایت الله خان اوسط المطالب اینان
گردیم بیاد داشته باشند کوکلتاش خان در حین نظامت دکن و روح الله خان هنگام صوبه داری
حیدرآباد بقصد بعضی ادای نامناسب شده بودند مصلحة چندی معاتب داشتیم و آخر نظر بر قدیم
خدمت با نها در ساختیم از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیان اکبر بادشاه روزی
میفرمودند که تودرمل بسیار فقیر و قطمیر امور ملک و مال شعور بسیار دارد اما غرور و رشوت خوش آید
ابوالفضل با و بد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که نواخته را نمیتوان انداخت لهذا با آدم کار
جا را چاره باید ساخت فرخند اراست سلم بزرگی و الطاف که جرم بنده و نان بر قرار سیدار رقعه ۱۵۱
خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکه فرزند زاده از بطن آمده بدیدن نرفته

رحمانه برآرشد + ولفظ سه سالار که می‌نویسید از نوشته وکیل معلوم شده ما خبر نصیب است در
ماده نه فرمان رفته و نا گفته ایم + نباید که منصب سه سالاری از کجا پیدا گردید رقعه ۱۵۱ محمد باقر داروغه
کچهری دیوانی در گذشت و شکارخان از زبان مردم عوام است + روزی در سواری شنیدیم
که این رانسبت و مردم چه قدر بد میگفتند بگر گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید
سود نکرد جزای اعمال حقیقت خود بهتر میداند که بر آن رفته چه گذشت و بر این رفتنی
چه خواهد رفت + نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه میدید
که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن + گرسنه را خدمت دادن عمر بار است تن
و دیده و دانسته از عهده باز پرس آخرت که در تنگ است برآمدن مشکل چه جا یقین داشتن
جاگیر باید داد + اما خدمت نباید داد مصرعه داد و داد از دست غفلت داد و داد + غلام
محی الدین نادر لشکر عالیجاه و کافی حیدر بید و لیتے متهم گردیده برآوردنش فقه درست هست
ایشان مردانند اینجا صورت نیدیده نباشند و مرد شوند + جهلای بتبدیل مزاج مختل و اقوال با
وارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا دارند التماس
تنخواه بر پرگنه لودهی کرده اند + باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهد باند چه
مضائقه در حساب مطالبه و نقدی و قیمت و جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد + سودای
سوداگرانه بیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم حصه از جاگیر بادشاهزادها و امرا موقوف
میداشتند در عصر ما همه ضابطهای ضابطه شد + بعضی اوقات جمدة الملک بجای خود میگفتند
که ما بکار سیر و بخارت گاهی ما سوختیم شده ایم + اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و
تردد ما را خواهند دید و این معنی زبانی هرکاره ما باللفظ العرض الا رسیده بود + در نیولا کراز
عرائض منهیان معروض شده که غنیم لئیم بر دو الفقار خان بهجوم آورده رسد نمیگذارد + و عرض

برخانِ مذکور تنگ و کمک طلبیست حکم والا بنام جمدة الملک صدار یافت که بکمک پسر خود رانده رساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان خورا عاشق پسر گرفته حالا که بر او عرصه تنگ است در زود شتافتن تساهل چرا + مدعی شدن دیگر و در دعوی صادق بر آمدن دیگرست ع دیگر بخود مناز که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت با انکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ربط دانی و شرایف النسابی در حق او بیشترست با وجود انهم الملت منصب‌داران بادشاهی را امیدوار رو و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو هر دو خواجه تاشانیم + بنده بارگاه سلطانیم + عجب عجب از مقولات سعدالله خان ست که الف بصورت قلم و نون بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیوبیست قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری از نقش و عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم دانند + و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را نیز هیچ چشم خود شمارد + و امتیاز نگه نباید مراعات آن را مرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزندزاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه بشنگرپور در جاگیر شاه عالیجاه مرحمت شود + از ایشان باید پرسید که این خواهش بچه امید در خاطر گذشته اگر شاه ایمای این مطلب بآن فرزندزاده کرده اند چه مضائقه و الا ازین خیالات درگذرند که اخلاص دلی نمی فزاید بل فزایش غرور پیدا در را نشاید + کفی بالله [illegible] وکیلا و ادعوا ان یرحم کلهم و یدخلهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ خبر مرگ مخلص خان شنیده باشید از شرایف النسابی جوهر خدادانی و کیسه دانی او خط بر سید اعتیم رضی الله عنه این دار هرگ زار شد ایه بسیار دارد و فوائدش ناپایدار + دل دانا و چشم بینا کو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر از خود کسی را نمی باید رقعات بنام غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ من

میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما بجه رود مکدام نظر مشاهده نمائیم + لهذا سیادت خان را بنیابت فرستادیم تا بچشم ما بینند و اظهار ما فی الضمیر کنند از میوه های پورپ آنچه اینجا بهم میرسد انگور ست اما اطبای یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج حار سفر بگویند لهذا بر خود هم ناگوار کردیم + انشاء الله تعالی بعد صحت کامل و شفاء عاجل یکجا بخوریم فرد یارب این آرزوی من چه خوش ست + تو بدین آرزو مرا برسان +

رقعه ۱۵۸ خان فیروز جنگ بکرنانک من + تفریق فوج لا علاج ست فدوی زاده را زود بلکهنؤ گرامت گنجور بفرستند که بانعامات و اورادات امتیاز یافته باز پیش آن دولتخواه خواهد رسید فرد هان مشو نومید چون واقف نه از اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور + فرد آنچه دل از فکر آن میسوخت هم هیچ بود + آخر از بهر چه گردون با ان هم ساختیم +

رقعه ۱۵۹ خان فیروز جنگ بکرنانک من + الحمد لله دوری قلبی نیست بیت گر در یمنی و با منی پیش منی + ور پیش منی و بی منی در یمنی + از احوال شما روز بروز اکثر اطلاع میداده باشند تا که مواصلت صوری دست دهد + خانه زاد عنایت الله خان را ندیده ایم جای او خالیست مصرعه شاخ گل هر جا که روید هم گل ست + رقعات بنام ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ

رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ بیورنگ من + دراوان این ملک در قلمرو فرمان هانرلی بود و برهمنان متغلب از تصرف ایشان برآوردند ایشان منهمک و مستهلک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیای دنی دیده فرصت از دست داده تخت و چتر برای خود ساختند هر چه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند یعنی همان بیوفائی و نمکحرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند + سیوا و غیره نیز با آنها سلوک بد نمودند بیت دریاب کنون که دولت هست بدست +

کاین دولت و ملک سیر و دوست بدست + رقعه ۱۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر
حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم + و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کنیم فضیلت
غزا در صحیحین بکر خوانده ایم با سلیقه ملک گیری و مفسد اسیری نداریم رقعه ۱۶۲ خان نصرت جنگ
راو و لیپ و غیره متعینان خود را سوای ملتفت خان همیش با شاهزاده عالیجاه بگذارد
که آنجا هم کار بسیار است + و دست آنها اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود فیها المطلوب که بعضیها بابا
بیجا یک کمان تیر هی اندازد و نمی فهمند که خود را نشانه تیر و بال آخرت میسازند ابیات
گندم از گندم بروید جو ز جو + از مکافات عمل غافل مشو + صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را که
سر بکوه و بیابان تو داده ما را + العاقبة بالعافیة رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ بی ریو و رنگ حسن
چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف همین کار شد + الحمد لله صورت یافت اما
خرجی که درین سفر خیریت اثر شده و میشود مدار آن بر خزانه هندوستان است مسلکیها کلی
طلب طلبداران شده و میشود + در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود + زمیندار
بیجاپور که بی اصلیت متغلب متصرف است و نبیره سیوا پسر سنبها غنیمت + ملکش ظاهرا جیدا
استحکام ندارد حالش بگفته سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هون + چرا در نظر او
باشد حقیقت ملک و تدبیر نزاع از و و از نائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض
و تغافل رو در رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ من + ارباب کار به تیمار حال مردم ستدین کم می کنند
زیرا که از نیها تواضع آنها از اول تا آخر نمی آید + و سفاکان در گرفتن و دادن باک ندارند
یعنی آب از دریا بخشیدن بخل نمیخواهد خلاف امر نیست دشوار + نمیدانم روز خبر این خواهد
گذشت و بعد ازین بر سر بندهای خدا چه مصیبت خواهد شد فرد فکر شنبه تلخ دارد جمعه
اطفال را + عشرت امروز بی اندیشه فردا خوش است + بهر حال ارباب کار ذوی الاعتبار را

در همه حال هراسان و ترسان باید بود و هر لحظه الحفیظ والامان باید گفت رقعات
بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعهٔ ۱۶۵ میرزا بخشی + اخلاص
کیش پنجابی بمنصب دو صد و پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بکناد رقعهٔ ۱۶۶
میرزا بخشی محمد ابراهیم بخالت ندیم بمنصب سه هزاری و دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی
و عطای ده هزار روپیه بعرض بیگم بسرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا باور
نگار و من عفا و اصلح فاجره علی الله رقعهٔ ۱۶۷ بنام عاقل خان قلعه دار صوبهٔ دار الخلافه
شاهجهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمت از نظر گذشت از ارادهٔ گوشه گزینی و
استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر خاص و پرورده لطفهاست
باد سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد + در صورت مبالغه التیه منظور داشته التماس
آن قدیم الخدمت را درجهٔ پذیرائی خواهد شد + و یکهزار روپیه درماهه که دوازده هزار سالانه
میشود و نقد مقرر خواهد گشت رقعهٔ ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر + حمید بداند حرف
چند روز است که شاه عالیجاه عرض نمودند که کس دشمن جانی من اند حمید الدین خان و
امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان نیکذات است با کسی دشمن نیست و خان حمید هم شاید
نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول باری فکر خود کرده از حال خود چرا
غافلید + و مقدمهٔ موت خود همانست که الموت قریب من شراک النعل واقرب من حبل
الورید های های افسوس بیت گهی از دست و گاهی از دل و گاهی زپا یام +
بسرعت سیر وی ای عمر می ترسم که وامانم + اگر سانحهٔ بعالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی
باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکند هرچه بخاطر رسد بنگارد یا عرضنماید رقعهٔ ۱۶۹
بنام عنایت الله خان دیروز ابو الوفا حاضر بود که درویشی ساده دل آمده چیزی برای

عیال خواست + گفتیم فقیر را چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده می باید مردم فقیر فقیر

میگویند همین اند که فقیر چیست و چه معنی دارد + فقیر جهان آئینه و همت این صورت پرستان

نفس پرور از تقلید ند و میگویند للهی + اللهم نجنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه ۱۶

هدایت کیش و اخلاق اندیش از اسلام آوردن خلیل بر خود می نازند بیجا نیست حال و لیکن

حضور چنین و نارسائی مزاج و ومین در آنجا با عالیجاه چنان فهمانیده باید گفت قطعه

بخششی چیزی و باز نانه بساز + ورنه خود را نشانه ساختنست + زیر کان زنانه میگویند زیر کی

زنانه ساختنست + خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد + و السلام علی اهل الرشد و السداد سلوکی که

این کورنمکان با پادشاهزاده کرده اند شنیده باشند + چه کنیم خود کرده را درمان نیست عرایض

عرائض این نمکحرامان حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم + معلوم بود که این بد بنیان

آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف ناحق

نسبت بآن سعادتمند نمود + خوب یار باقی صحبت باقی + انشاء الله تعالی می فهمیم

حسب الحکمی نام فرزند عالیجاه نوشته زود بیار علی بیگ بدهد که حسن بیگ و برادران کار چکله کوره

برعایت خویشی افضل اجیل تغیر نشد سکنه آنجا لواتر فریاد میکنند و سر زمین هیر شد و میگویند

مصرعه اگر تو می نهی داور روز وادی هست + آخر الله داد را لگی + این از جاگیر ایشان تغیر

خواهد شد و عوض نخواهند یافت + زمین سخت و آسمان دور دیوان امیان جفا جاگیر و

رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل + و بعضی محال حضه سیاه

تمام زور ظالمانست + آدم خدا ترس و آبادان کار چیده و فهمیده بمیزان فکر سنجیده زود

تعین نمایند که از روز خرابی الذته یاد تماشا شویم + عاملان و برادر دیوان و قائع نگاران ابنا

جنس امین و فوجدار باشند رقعه ۱۷ بهدیت الله زرین قم بگوید که این رباعی در بیان خبکه

بپادشاهزاده کام بخش فرستاده شود و بخط خود نویسد رباعی آتش بدو دست
خویش در خرمن خویش + من خود زده ام چه نالم از دشمن خویش + کس دشمن من نیست
منم دشمن خویش + اوای من و دست من و دامن خویش + رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین که از
شاه عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خانست که بخشی بابود شد زاده کریم ابن الکریم
وصحیح الحسب چرا آوردن او و کیل بپرسد رقعه ۱۷۳ نوشته معتمد خان وجهی نیست که خواه نخواه
برین عمل نوشته آن گردون نسبت بند و ازین چه خبر عالیجاه نامهربرد و بهر حال چون او خود نجود بیزارست و مستعفی شده بنویسد
که بدیوانی اکبر آباد آمده خبر دار باشد رقعه ۱۷۴ اسدخان به پسرش بحضور نوشته اند که پادشاهزاده کمانهای
رانای حربی کمر بسته اند و میخواهند که تقلبی در آیند چنانچه یک روز همین اراده سوار شده تا پای قلعه
رفته بودند اما ممد و از خبرداری بندهای پادشاهی نتوانست از قلعه بر آمده و ایشان را برده تا
خیر در فتح قلعه بهمین سبب حسب الحکم در باب محافظت پادشاهزاده و مفتوح ساختن قلعه بخدا باید کوشید
ودیگر تقلبی آورده حواله یار علی بیگ نمود که بداک فرستد نشود که مثل پادشاهزاده مرحوم و مغفور
بمخالفت پیوندد و کار پادشاهی برهم شود فرد حقوق خدمت صد ساله العبد لله اطفالست
مکشوف ریگ روکودکان جدا وند بند + تربیت که معظمه در هندوستان دولت بسیار شنیده بهر اول
برای جلب نفع خود ایلچی سفیر شد + این ملعونها که سفیر ستم برای مستحقین بحجت او فکری بجا
باید نمود که تا آن جماعت برسد و دست این شلف حق برین نرسد + نسود اگران عمده و مادر او
تجار شد مبارک حضرت از طرف خود نویسد که اگر بطوری معرفت آنجا بمردم اهل استحقاق
شریفین سالم تواند رسید بوسالت آنجا ارسال داشته آید + خواهی نخواهی منحصر در اظهار و شهرت
نذر سرکار والا نیست مطلب خوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب جل و علا
و حبیب اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و در صورتیکه اینهم منظور باشد خبر مستحقان این ملک

تا بدیده رسانید که در همه مقامات جلوهٔ او سبحانه اظهر است نحن اقرب الیه من حبل الورید معاف
بنام اسد خان رقعه ۷۵ ابهین پور خلافت محمد معظم بهادر شوبسید بلکه عرضداشت کند که تجویز خدمت
فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله بسیار بجا شده پیش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش
مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بنگارند + از خارج بعرض رسید که دو کس منصبدار یکه و صوبه
کشمیر جاگیر دار و بنا بر قصبه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن میخواهد در کچهری دیوانی از دلی رجوع
و او برعایت وطن داری حق آن منصبداران کشمیری بی پر نمیدهد در این صورت
جهلا اگر عذر جهالت و بی‌علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است
مکرم با وار بلند گفته ایم و باز میگوییم که یار اور احقاق حق و رفع تعدی تعدی کننده بکی هیچ یکی از فرزندان
نیست تا بدیگری چه رسد پهنچ مرصع بهر امیر یکه مرحمت شد و غیر از روز مبارک یکشنبه نبندد بهان
اکتفا کند و از خود نسازد رقعه ۷۶ الفرزند عزیز بهادر بانو بسید که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد
چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بتجار گور خواهد رفت و همین امور خیر که عبارت از
باقیات صالحات است امروز خود را فردای رفتگان باید دانست و عاقل آنست که وقت
حال را که بین الماضی والاستقبال ست غنیمت داند و امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً بعمل
آرد و حال را رفته و آینده را شده پندارد زیرا که حال روی در رفتنست و آینده را ردی
در آمدن فرد سعدی همه روزه پند مردم + میگوید و خود نمیکند گوش رقعه ۷۷ افدو با اخلاص
راکه بدیره او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر اعتبار او را افزودیم + ظاهر بنخوت و پندار
افزود و قدر خود را گم کرد استغفر الله لازم آنست که بلوازم اعتذار و استغفار بر خود واجب
شمرده بدیره آنحضرت جنگ برد و عذر ها بخواهد و خود را از زمرهٔ پسندشان پیرش انگارد
و دانسته کانه گجهو فراموش نسازد منظم هیچ دانی که تیر فردی چیست + تیر مرد زنانه

دانی کیست + آنکه با دشمنان تواند ساخت و آنکه با دوستان تواند زیست رقعه ۱۷۸
فرزندِ عالیجاه عرضداشت کنند که ایشان استشفاعِ تقصیرِ اعتبار خان کرده اند
احتمالِ قوی که سید سعد الله درویش نوشته خواهد رسید که عبد القادر بیدل درین مقام دو
مصرعِ دلچسپ گفته فرد بترس از آهِ مظلومان که هنگامِ دعا کردن + اجابت از درِ
حق بهرِ استقبال می آید [illegible] که بخطابِ ملتفت خان سرفراز شده بود
و بعدِ فوتِ امیر خان با میر خان مخاطب شده داروغهٔ خواصانِ آنحضرت گشته دخلی در
مزاجِ اقدس راه داشت و لطیفهای حسبِ حال و بموقع بعرض میرسانید صادر شد رقعه ۱۷۹
بمحمد اعظم شاه باید نوشت که ما فریفتهٔ حسنِ دیانت و جوهرِ شعورِ ایشانیم + زاهده بانو که
بیچاره تا چند بحالِ تباه در بند خواهد ماند بر ما و شما خفی وارد + و اتلافِ حق موجبِ نا
خوشنودیِ خالق است نمیدانند که فضلِ سرشارِ حضرتِ آفریدگارِ آمرزگار چه قدر عفوِ جرائم
بیشمارِ عاصیانِ بدکردار میفرماید برای خدا و خاطرِ ما کینهٔ دیرینه و غبارِ پیشینه بردارند و آن
ضعیفه را که غیر از شما دیگری ندارد مشمولِ عواطف گردانند نواسهایش آنچه کردند در
سزای آن روزِ بد دیدند دنیا گذشتنی و گذاشتنیست لهذا با همه کس ساختنی ع ناکرده گناه
در جهان کیست بگو + کلمهٔ غریب از زبانِ میان عبد اللطیف قدس سره الشریف
[illegible] را در مزاج راه دادن و ذی حق را از در راندن بدترین گناهان است
[illegible] بر معاصی را اثری نبخشاد + و زیاده برین چه باید نوشت
که نباید نوشت رقعه ۱۸۰ حسب الحکم آنکه سرفراز خان عبد اللطیف هرگاه برای سلام
جدة الملک مدار المهام بباید ایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام دست بر سر گذاشته
عقبِ ایشان برود + و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختار است + و اگر بر فیل باشند

برابر راه برود + اگر شکلم شوند جواب بهره والا اوراوکانهو و دیگر مخبهر اربابان از اسپ
فرود آمده سلام کنند ایشان اورا پان دهند و دیگران را علیک لفظ متعلق
شاه عالیجاه که با افضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان درگذشت + بوکیل
باید نوشت که بعرض رساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست
عنایت الله خان حسن عمل هر یکی واند + از حضور پرنور هر کرا لایق این کار
دانند مقرر نمایند + کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم + و عنایت الله خان
راضی شود اضافه این افغان البته عمل کاغذی خواهد بود + وصول شدنی نیست
پرگنه از جمع می افتد + و رعایا ویران می گردند + و نهیب و باین درجه بگوش می خورد
که اگر بجای یک روپیه لک روپیه بیارد منظور نیست تغیر تغیر در کارها خوف الهی و اهمه باز
پرس بادشاهی شرط است دیوان را نباید که خویش و اقربا را بکار فرماید + مرتضی و رلوئی باشد
و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود + جاگیر برای ظلم و اخذ جر عمال نگرفته ایم فقط

## تمت

خاتمة الطبع نثاران نثر شری رفعت در انشا حمد و شکر منشی منشآت عالم عاجز و عاری اند و ناظمان نظم شعری منزلت در املای نعت سرفتر دیوان رسالت سرور عالم صلی الله علیه و سلم بعجز گذاری اما بعد این لآلی متلالی نصائح جهانگیری و جواهر زواهر عبرت پروری و مضامین بنظیری موسوم به رقعات عالمگیری مدهم + ظاهر بر نخوت و پندار نسخه مطبوعه مطبع نظامی بعد تصحیح و توضیح از اهتمام کمترین محمد فخر الدین زبول مطبع اخی المعظم برادر مکرم جناب شیخ محمد عبد القیوم صاحب معروف به مطبع قومی واقع کانپور بماه رمضان المبارک سنه [illegible] ه حلیه طبع در پوشید منظور نظر خریداران و مطبوع طبائع قدر دانان گردید